

دانشگاه شهید بهشتی

دانشکده حقوق

دوره کارشناسی ارشد

تقریرات درس

جرم‌شناسی

(نظریه‌های جرم‌شناسی)

استاد: ع.ح. نجفی ابرندآبادی

تهیه و تنظیم

فاطمه قناد

نیم‌سال تحصیلی دوم ۷۴-۱۳۷۳

۱۷۶ مباحثی در علوم جنایی

مقدمه

جرم‌شناسی در دوران تحول خود دو مرحله فلسفی - اخلاقی و نیز مرحله علمی را طی کرده است زیرا جرم از دیر باز به لحاظ ایجاد اختلال در نظم جامعه، علاوه بر مسئولیت دولت موجبات مطالعه پیرامون آنرا فراهم آورده است.

در فلسفی و اخلاقی جرم‌شناسی دیدگاهها مبتنی بر مشاهده نبوده بلکه ناشی از تأملات و تراوشات فکری مصلحین اجتماعی و در نهایت ذهنیت‌های فردی بوده است. مثلاً با بررسی آثار افلاطون برداشت وی از جرم‌شناسی مشخص می‌گردد. یا دیدگاههای مکاتب بکاریا^۱ و کانت و بنتام که عمدتاً ناشی از یک سلسله برداشتهای فلسفی و اخلاقی می‌باشند.

به عبارت دیگر به آن دسته از دیدگاهها و نظریاتی که مبتنی بر عقل‌گرایی (اظهار نظر بر اساس آنچه که عقل مطرح می‌کند) می‌باشند، جرم‌شناسی فلسفی، ادبی، اخلاقی، مذهبی، و ما قبل علمی می‌گوییم و به آسانی می‌توان نگرش خاص این دیدگاهها را نسبت به جرم‌شناسی بیان کرد.

در عین حال، کانت، بکاریا، بنتام و مکاتب نئوکلاسیک همگی تحت عنوان مکاتب کلاسیک جرم‌شناسی مطرحند^۲ زیرا در دو چیز مشترکند:

اینکه همه آنها به آزادی اراده معتقدند. از آنجا که جرم را ناشی از اراده آزاد می‌دانند، مجازات را پاداشی شایسته برای اراده بد که در لباس جرم متبلور شده است محسوب می‌نمایند.

۱. Cezer Beccaria بکاریا تحصیلات اقتصاد داشت و علت آن که اثر او (رساله جرایم و مجازاتها)

مورد توجه قرار گرفت این بود که او در این اثر علیه ظلم و حقوق کلیسا بلند می‌شود و عدالت

کیفری زمان خود را زیر سوال می‌برد.

۲. برای اطلاع بیشتر ر.ک. پرادل تاریخ اندیشه‌های کیفری (۱۹۸۹) ترجمه دکتر نجفی ابرندآبادی

(علی حسین)، چاپ دوم، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۲.

جرم‌شناسی ۱۷۷

در نیمه دوم قرن نوزدهم یعنی از سالهای ۱۸۵۰ به بعد با یک واقعه مهم روبرو می‌شویم که عبارت از تولد رشته‌های مختلف علوم انسانی از دل فلسفه و پیشرفت این علوم بود. در این سالها فلسفه به رشته‌های جامعه‌شناسی، روانشناسی، روانکاوی، و جرم‌شناسی جان بخشید و مسئله مشاهده، تجربه، و آزمایش مطرح شد. این نگرش برای مطالعه جرم مورد توجه متخصصین قرار گرفت.

بدین ترتیب جرم‌شناسی علمی متولد شد. که از طریق آن جرم (ماهیت و علل وقوع آن) و مجرم بر اساس یک سلسله روشهای علمی مورد مطالعه قرار گرفته، نتایج بدست آمده به سایر موارد مشابه تسری داده شد، لذا جرم‌شناسی در نیمه دوم قرن نوزدهم متولد شده تولدی که با کمک سایر رشته‌های علوم انسانی صورت گرفته است.^۱

مبحث اول: تئوریهای کلان جرم‌شناسی

گفتار اول مکاتب اولیه

در این مبحث عمدتاً به سه دسته از مکاتب انسان‌شناسی جنایی، جامعه‌شناسی جنایی و مکتب ترکیبی یا تعدد عوامل اشاره می‌کنیم:

الف - انسان‌شناسی جنایی: یا نظریه تحقیقی یا اثباتی

لمبروزو با گرایش زیست‌شناختی^۱ به اعتبار تخصصی که داشت با استفاده از زندانیان شهر تورن وجوه افتراق مجرمین این شهر را مورد مطالعه قرار داد.^۲

۱. باید گفت جرم‌شناسی ابتدا در لباس رشته‌های دیگری به نام انسان‌شناسی جنایی متبلور شده (چون در این رشته مجرمین مورد مطالعه قرار می‌گرفتند ابتدا جرم‌شناسی تحت عنوان انسان‌شناسی جنایی مطرح گردید).

۲. Lombroso پزشک و استاد درس پزشکی قانونی بود.

۱۷۸ مباحثی در علوم جنایی

لمبروزو ۵۹۰۷ نفر را از لحاظ توارث و خصوصیات ارثی (تن پیمانی) پزشکی، زیست‌شناختی و روان‌شناختی مورد مطالعه و معاینه و آزمایش قرار داد. از آنجا که لمبروزو جرم را با دید پزشکی - زیست‌شناختی مطالعه نمود، لذا جرم‌شناسی علمی به اعتباری در لباس زیست‌شناسی جنایی و به اعتبار دیگر در لباس انسان‌شناسی جنایی مطرح شد.

لمبروزو برای پی بردن به علل جرم، مجرمین را به اعتبار شکل، اندازه، و خصوصیات فردی مورد مطالعه قرار داد.

بدین ترتیب اولین رویکرد جرم‌شناسی زیست‌شناسانه است، با استفاده از روشی که در زیست‌شناسی انسان‌شناسی مطرح است.^۱ یکی از آورده‌های لمبروزو تفکر جبرگرایی است. او معتقد بود که ما با یک مجرم مادرزادی روبرو هستیم که جلوه ارثی نیاکان دور ما است. نمایی که از انسانیت تهی و از لحاظ عقلی متوقف شده است. او ذاتاً مجرم است و باید مشمول تدابیر خنثی‌کننده همچون تبعید و اعدام قرار گیرد.

البته لمبروزو برای معرفی یافته‌های خود و تولد رشته جدیدی بنام انسان‌شناسی جنایی دست به تشکیل کنگره‌هایی زد که باعث شدند دیدگاه لمبروزو در تعامل با دیدگاههای دیگران صیقل خورده تعدیل یابد. بعنوان نمونه گورینگ^۲ در کتاب خود تحت عنوان «محکوم انگلیسی» با هدف رد دیدگاه مجرم مادرزادی لمبروزو بگونه‌ای طنز آمیز بیان داشته: بنظر من میان یک دانشجوی انگلیسی و اسکاتلندی فرق بیشتر به

۱. جرم‌شناسی در آغاز از روشهایی که در سایر رشته‌های علوم انسانی معمول بود استفاده کرد. لذا آنرا یک علم «چهار راهی» نیز می‌نامند زیرا رشته‌های علوم انسانی از آن عبور می‌کنند و در این رهگذار جرم‌شناسی از آنها الهام می‌گیرد از این روی جرم‌شناسی را تحت عنوان رشته چند مبنایی مطرح کرده‌اند)

جرم‌شناسی ۱۷۹

چشم می‌خورد تا میان بزه‌کار و غیر بزه‌کاری که لمبروزو بیان داشته است» و بدین ترتیب تحت تأثیر این عقاید، لمبروزو در کتابی تحت عنوان «جرم، علل و درمان‌های آن» پذیرفت که جرم می‌تواند از بعضی اوضاع و احوال مانند بیماری یا تقلید ناشی گردد. که خود بیانگر نوعی عقب‌نشینی و نمایانگر عدم اعتقاد به تیپ مجرمانه بدانگونه که قبلاً بیان نموده بود می‌باشد.

اگر چه مطالعات لمبروزو تولد جرم‌شناسی را نوید داد. اما همچون صاعقه‌ای با عمری کوتاه بود و با پیشرفت مطالعات علمی عقاید او نیز به دست فراموشی سپرده شد. مع الوصف یکی از هموطنان لمبروزو بنام دی تولیو^۱ عمدتاً با توجه به زیست‌شناسی جنایی و دیدگاه‌های لمبروزو انجمنی تحت عنوان «جامعه بین‌الملل جرم‌شناسی» که دنباله رو راه لمبروزو محسوب می‌شود تاسیس نمود.

در سال ۱۹۶۰ قاتلی فرانسوی که حدود ۲۵ نفر از زنان روسپی را کشته بود. دستگیر شد. و با انجام آزمایش کروموزومی معلوم گردید که وی یک کروموزوم بیشتر دارد. در همان سال عده‌ای اعلام کردند، این کروموزوم جرم‌زا است و به همین دلیل کروموزوم مجرمین جفت نمی‌باشد. لیکن بعدها این تز کروموزومی نیز رد شد، چرا که مطالعات نشان داد، ۹۵٪ انسانهای دو کروموزومی دیگر، انسانهایی ناسالم بودند، نتیجه آنکه دیدگاه جبرگرایی لمبروزو امروزه طرفداری نداشته، مردود می‌باشد. و عوامل کروموزومی دیگر حتی به عنوان یک عامل کوچک در تکوین جرم هم مطرح نیستند^۲ بدین ترتیب امروزه فضای حاکم بر جرم‌شناسی دیدگاه‌های ما را به حدود نیم قرن قبل از لمبروزو می‌برد.

۱۸۰ مباحثی در علوم جنایی

ب - مکاتب جامعه‌شناسی جنایی

۱. مکتب نقشه‌برداری یا جغرافیایی

نخستین مطالعات در جرم‌شناسی، در لباس جامعه‌شناسانه مطرح شدند. این امر بعثت تولد جامعه‌شناسی عمومی از یک طرف و به لحاظ تدوین آمارهای جنایی فرانسه با کمک روشها و الگوهای معمول در ریاضی از طرف دیگر بود. این دیدگاه توسط کتله وگری براساس دو علم جامعه‌شناسی عمومی و ریاضی بوجود آمد.

۲. مکتب سوسیالیست^۱

مکتب مارکسیستی در جرم‌شناسی، بر اساس مشاهدات و ملاحظات تجربی بوجود نیامده، بلکه مارکس و انگلس با استفاده از دیدگاه‌های علم اقتصاد و نحوه مطالعه آن بر روی مشکلات و بحرانهای اقتصادی، جرم و انحطاط را ناشی از توزیع نا عادلانه ثروت معرفی نمودند. بنابراین مکتب جرم‌شناسی مارکس هم به عنوان یک شاخه از شاخه‌های جرم‌شناسی مطرح می‌شود، مارکس جامعه را به روبنا و زیربنای تقسیم کرد و معتقد بود حقوق جزا و مقررات آن فی نفسه جرم‌زا است. زیرا حقوق برای تأمین منافع سرمایه داران بوجود آمده و ابزاری است در دست طبقه حاکم برای حفظ وضع موجود. البته مارکس خود بگونه‌ای مستقیم جرم را مطالعه نکرد بلکه متخصصین جرم‌شناسی با استفاده از الگوی مارکس به مطالعه آن پرداختند.

۳. مکتب محیط اجتماعی

در رابطه با این دیدگاه دکتر لاکاسانی^۲ با استفاده از دیدگاه لمبروزو و دیدگاه جامعه‌شناسانه دو نظر را مطرح می‌کند:

اولاً هر جامعه دارای بزهکارانی است که شایسته آن است.

۱. ر.ک. به کتاب بزه‌کاری و روش اقتصادی از ویلیام هوگل

۲. استاد پزشکی قانونی دانشگاه لیون

۱- Benigno Dittullo

۲. ر.ک. به کتاب دکتر مظلومان کروموزوم جنایت، ۱۳۵۲

جرم‌شناسی ۱۸۱

ثانیاً - بزهکار همچون میکرب است و جامعه محل کشت آن، هرگاه محل کشت میکرب مناسب باشد آن میکرب رشد می‌کند و بالفعل می‌شود، و زمانی میکرب (مجرم) نمو می‌یابد که محل کشت آن (جامعه) مناسب باشد.

۴. مکتب جامعه شناختی دورکیم

دورکیم^۱ جامعه‌شناس بود اما به لحاظ مطالعات وی در زمینه خودکشی او را جرم‌شناس نیز تلقی کرده‌اند.

از دیدگاه وی جرم پدیده‌ای بهنجار است، زیرا در هر جامعه‌ای بروز می‌کند و خود عامل سلامت عمومی جامعه است. بزهکاری از علل استثنایی ناشی نمی‌شود. بلکه برخاسته از ساخت فرهنگی جامعه است. وی بزهکاری را نتیجه وجود «آنومی»^۲ یا بی‌هنجاری یا (خلاء هنجار) در رفتار مجرم توصیف می‌کند، که خود نتیجه ضعف هنجارهای اجتماعی در نزد اعضای جامعه است. وی جرم را پدیده‌ای انتزاعی نمی‌داند و معتقد است که همواره باید در یک فرهنگ معین و در زمان و مکان معین بررسی شود.

ج- مکاتب ترکیبی یا تعدد عوامل

مکاتب ترکیبی که سومین دسته از مطالعات نخستین در زمینه جرم‌شناسی تلقی می‌شوند، مبنی بر سنتز نظریه‌های قبلی می‌باشند.

۱. دیدگاه ترکیبی فرّی^۳

فرّی حقوق‌دانی با گرایشهای مطالعاتی جرم‌شناسانه بود وی در ابتدا تحت تأثیر افکار لمبروزو نظریات خود را تحت عنوان جبرگرایی در پدیده مجرمانه مطرح کرده،

۱۸۲ مباحثی در علوم جنایی

مخالف اختیار و آزادی اراده بود، لیکن به تدریج پی برد که این دیدگاه یک بعدی است و لذا سعی کرد تز لمبروزو را وسعت بخشد. وی متعاقباً برداشت‌های خود را در کتابی تحت عنوان «افق‌های نوین حقوق کیفری» که در چابهای بعدی آن «جامعه‌شناسی جنایی» نام گرفت، منتشر ساخت.

در نظریه فرّی بررسی جنبه‌های علت شناختی پدیده مجرمانه و جنبه کاربردی نظریه وی حائز اهمیت می‌باشد:

از دیدگاه علت شناختی فرّی طرفدار کنش میان عوامل متعدد از نوع انسان‌شناسی بود و با تکیه بر همین مبنا طبقه‌بندی دوگانه مجرمین لمبروزو را به طبقه‌بندی پنج‌گانه وسعت داد.

لمبروزو صرفاً از دو تیپ (طبقه) مجرم مادرزاد و دیوانه نام برده بود، حال آنکه فرّی علاوه بر مجرمین مادرزادی و دیوانه که این دو دسته را تحت تأثیر عوامل انسان‌شناختی مجرم قلمداد می‌کند، سه دسته بزهکاران به عادت، اتفاقی و هیجانی را با تکیه بر تأثیر عوامل محیط اجتماعی در این طبقه‌بندی جا می‌دهد و حسب اینکه با کدامیک از این گروهها مواجه باشیم، راه‌حلهای مختلفی پیشنهاد می‌کند.

از رویکرد کاربردی وی معتقد بود که باید به جای مسئولیت اخلاقی بزهکار، مسئولیت اجتماعی وی مطرح شود و درجه خطرناکی معیار اندازه‌گیری این مسئولیت قرار گیرد، و برحسب شدت و ضعف درجه خطرناکی، به جای مجازات باید از اقدامات دفاع اجتماعی استفاده شود، اقداماتی که عاری از جنبه‌های قهرآمیز بوده و بیشتر شامل دفاع اجتماعی باشند و با عنایت به خصوصیات هر دسته از مجرمین فردی گردند. وی جانشین‌هایی تحت عنوان جایگزین‌های کیفری مطرح می‌کند و بدین ترتیب بانی «تز جایگزین‌های کیفری» محسوب می‌شود.

چنانچه ملاحظه می‌کنید، دیدگاه سنتزی یا ترکیبی فرّی یک بعد نظری و یک بعد عملی دارد، بعد نظری رویکرد او به ماهیت جرم است، که منجر به طبقه‌بندی او از

۱-Durkheim

۲- Anomie

۳-Ferri

جرم‌شناسی ۱۸۳

مجرمین می‌گردد و بُعد عملی رویکردش در تأثیر تفکرات وی در عملکرد قانونگذار جزا است. و قانون اقدامات تأمینی مصداق بارز تأثیر تفکرات او در سیاست کیفری تقنینی کشورها است.

۲. نظریه اتریشی - آلمانی یا مکتب گراتز - لنتز

مکتب سنتزی دیگر، نظریه اتریشی - آلمانی یا مکتب گراتز - لنتز است، این مکتب معتقد بود که جرم ناشی از ائتلاف دو رشته، عوامل فردی و اجتماعی است که تأثیر خود را در لحظه ارتکاب جرم نشان می‌دهد این دیدگاه، طبقه‌بندی سه‌گانه‌ای را جایگزین طبقه‌بندی فرّی (پنج‌گانه) نمود که عبارتند از: نا متعادلان روانی، مجرمین اتفاقی، مجرمین به عادت.

لنتز معتقد بود که استعداد مجرمانه از طریق کروموزومها به ارث می‌رسد و چیزی تحت عنوان وراثت اعمال مجرمانه آنچنان که لمبروزو بدان معتقد بود وجود ندارد. فون لیست^۱ برای نخستین بار این دیدگاه را مطرح نمود. وی بعدها در سال ۱۸۸۹ به اتفاق آدلف پرینس^۲ و وان هامل بلژیکی اتحادیه بین‌المللی حقوق جزا^۳ را بنا نهاد.

نتیجتاً ملاحظه می‌گردد که مکاتب مذکور در دوره تاریخی اوایل قرن نوزدهم تا اوایل قرن بیستم که شاخص آن شاخه شاخه شدن فلسفه و پیشرفت علوم انسانی و اجازه مطالعات علمی و انسانی در خصوص جرم می‌باشد، بوجود آمدند.

۱۸۴ مباحثی در علوم جنایی

گفتار دوم: نظریه‌های جدید در جرم‌شناسی

این نظریه‌ها نسبت به نظریه‌های اولیه تحول یافته‌اند زیرا از پیشرفت علوم انسانی استفاده کرده و به موازات پیشرفت علوم انسانی، رویکردهای نسبت به جرم را متحول نموده‌اند.

در مکاتب جدید با سه دسته مکتب علت‌شناسی جدید، جرم‌شناسی پویا و جرم‌شناسی واکنش اجتماعی^۱ روبرو می‌شویم:

الف - مکاتب علت‌شناختی

در مکاتب علت‌شناسی جدید از نظر تاریخی بین سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۰ و جرم‌شناسی پویا بین ۱۹۴۰ تا ۱۹۶۰ جرم‌شناسی واکنش اجتماعی از سالهای ۱۹۶۰ به بعد به وجود آمده‌اند.

مکاتب علت‌شناسی جدید، در واقع با دو عامل مشترک روبه‌رو است، یکی اهمیت یافتن عامل روان‌شناختی، بدین معنا که در این نظریات رفتار مجرمانه به سایر رفتارهای مشروع انسان تشبیه می‌شود. طبق این دیدگاه رفتارهای انسان اعم از مشروع یا نامشروع دارای محرک‌های روانی هستند که در روان فرد تحوّل ایجاد می‌کنند و روان بعنوان فاکتور همه جرائم تلقی می‌شود. عامل دیگر، عامل فرهنگی است، که در بطن آن عامل اجتماعی و زیستی نهفته است.

مکاتب علت‌شناسی جنایی جدید بر محورهای چهارگانه‌ای مبتنی می‌باشند که «عامل روانی» وجه اشتراک آنها را تشکیل می‌دهد. این مسیرهای چهارگانه عبارتند از: الف) مسیرهای زیست‌شناختی - روان‌شناختی (گرایش روان - زیستی) ب)

۱-Von-liszt

۲-Prins

۳-L'union internationale du Droit pénal

۱. مکاتب علت‌شناسی جدید از نظر تاریخی بین سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۰ و جرم‌شناسی پویا بین ۱۹۴۰ تا ۱۹۶۰ جرم‌شناسی واکنش اجتماعی از سالهای ۱۹۶۰ به بعد به وجود آمده‌اند.

مسیرهای جامعه‌شناختی - روان‌شناختی (ج) مسیرهای اخلاقی - روان‌شناختی (د) مسیرهای ترکیبی یا سنتزی از مسیرهای قبلی اینک به توضیح این محورهای چهارگانه می‌پردازیم.

۱- گرایش روان‌زیستی همان نظریه انسان‌شناسی لمبروزو است، که بر بررسی فیزیولوژی اندام انسان با تکیه بر دیدگاه‌های داروین استوار می‌باشد. وی پس از بررسی مجموعه ۳۸۳ مجرم و مقایسه آن با مجموعه افراد عادی به یک سلسله وجوه افتراق دست یافت و با مقایسه چهره ظاهری انسانهای مجرم و غیر مجرم به این نتیجه رسید که یک مجرم ذاتی و مادرزادی وجود دارد. مسئله توارث مجرمانه که در مسیر جدید زیست‌شناسی جنایی مطرح شده، گونه متحول شده نظریات لومبروزو می‌باشد.

۲- در گرایش جامعه‌شناختی روان‌شناختی: جامعه‌شناسان جنایی آمریکایی با الهام از نظریات دورکیم، نظریه‌هایی را همچون، تعارض فرهنگی^۱ و خرده فرهنگهای مجرمانه (تورستن سلین) مطرح نمودند که، تلفیق عامل روانی و اجتماعی در آن مشهود می‌باشد.

۳- مسیر سوم یعنی مسیر اخلاقی - روان‌شناختی، همان روان‌کاوی جنایی است.
 ۴- مسیر چهارم، گرایش سنتزی است که مبتنی بر ترکیب سه مسیر اولیه است مثل نظریه «ساترلند» درباره «جرم‌شناسی یقه سفیدی» یا «اهلین»^۲ تحت عنوان «مناسبت‌های جرم» که در آنها عوامل روانی و زیستی و جامعه‌شناسی نقش دارد. نتیجه آنکه در علت‌شناسی جدید، جرم، تلفیقی از عامل روانی - به عنوان عامل مشترک بین همه رفتارهای انسانی و عامل فرهنگی است و در بطن عامل فرهنگی عامل اجتماعی و زیستی نهفته است.

ب - نظریه های جرم‌شناسی پویا یا دینامیک یا متحول

جرم‌شناسی پویا به مطالعه گذشته نزدیک مجرم و بررسی علل تکوین جرم، در زمانی نزدیک به وقوع آن می‌پردازیم. در این مکاتب، مکانیسم مشترک برای تعیین فرآیند تکوین و ظهور اندیشه مجرمانه جرم، مکانیسم گذار از اندیشه به عمل^۱ یا مکانیسم فعلیت بخشیدن به اندیشه یا به فعل درآوری آن می‌باشد، این مکانیسم در خصوص کلیه اعمال ما صادق است. با توجه به این مکانیسم دو نظریه وجود دارد که مبتنی بر فعلیت بخشیدن به اندیشه مجرمانه یا گذار از اندیشه به عمل می‌باشد.

۱- نظریه شخصیت جنایی یا مجرمانه

وفق این نظریه هر شخصیتی یک هسته دارد که، خود دارای چهار متغیر (عنصر) است. هر گاه یک یا دو متغیر و یا همه آنها به فعل درآیند و فعال گردند، ما شاهد گذار از اندیشه به عمل و فعلیت یافتن عمل مجرمانه هستیم. این متغیرها پیرامون شخصیت مرکزی به فعل و انفعال مشغول‌اند، و وقتی یک یا دو تا از آنها پررنگ شود با فعل مجرمانه روبرو می‌شویم.

این چهار متغیر عبارتند از:

۱. متغیر خود محور بینی یا خود بینی

۲. متغیر تلون مزاج و بی‌ثباتی روانی (گهگیری)

۳. متغیر پرخاشگری

۴. متغیر بی‌اعتنائی عاطفی

هر یک از این متغیرها در صورت فعال شدن سبب رفع یکی از موانعی که در مسیر ارتکاب جرم وجود دارد می‌شوند، به این ترتیب که:

۱ - Sellin (The conflict of culture / criminal sub-cultures)

۲ - Ohlin

۱. متغیر خود محور بینی باعث می شود، فرد به حقوق دیگران احترام نگذارد و به دیگر بینی توجهی نداشته باشد و خود را مرکز منافع قرار دهد. این متغیر موجبات نقض حقوق دیگران را فراهم می آورد.

۲. متغیر تلون مزاج و عدم استمرار ثبات روانی، موجب می گردد که مجرم در هنگام ارتکاب جرم دورنمای بازدارنده مجازات را که نقش مانع دارد، در ذهن خود محو نماید و این محو، مساوی با ارتکاب جرم است. زیرا صرف مجازات در قانون جزا و تصویر اجرای آن جنبه بازدارنده دارد و متغیر بی ثباتی روانی باعث محو این مانع می شود.

۳. متغیر پرخاشگری به بزهکار، اجازه می دهد تا موانع مادی و فیزیکی را که در راه ارتکاب جرم وجود دارد نادیده گرفته، بر آنها فائق آید. این موانع عبارتند از: پلیس، استفاده از اسلحه، مقاومت مجنی علیه و استفاده از زور و فشار برای مقاومت پلیس.

۴. متغیر بی تفاوتی یا بی اعتنائی عاطفی به فرد مجرم اجازه می دهد که اندیشه مجرمانه خود را تا اتمام آن اندیشه، دنبال کند و هیچ مانعی موجب انصراف او از ارتکاب جرم نشود، حتی تضرع و التماس مجنی علیه نیز با بی اعتنائی عاطفی مجرم روبرو می شود.^۱

۲- نظریه مجازات (سزا) و جبران

نظریه دیگری که تحت مکانیسم گذار از اندیشه به عمل مطرح می شود نظریه مجازات و پاداش و جبران است. در این نظریه، اقتصاد دانی به نام گاری بیکر^۲ با استفاده از روش ریاضی و روشهای معمول در علم اقتصاد و تشبیه جرم به سایر

فعالیت‌های اجتماعی، خلاف نظریه های پیشین، بر این اعتقاد است که بزهکار انسانی است عادی و حسابگر، که دنبال یک سلسله معادلات، مصمم به ارتکاب و یا عدم ارتکاب جرم می گردد، در این معادله فعالیت‌های مجرمانه به سایر فعالیت‌های مشروع اجتماعی همچون تجارت و غیره تشبیه می شود. تجارتي که سود آن همان نفعی است که از ارتکاب جرم بدست می آورد. و زیان آن همان ضرر اجتماعی است که در امکان کشف جرم دستگیری و مجازات آن نهفته می باشد. احتمالاتی که به حضور پلیس در محل وقوع جرم، مقاومت مجنی علیه و سایر تجهیزات ایمنی برای جلوگیری از ارتکاب جرم و نیز درجه احتمال محکومیت کیفری بستگی دارد. مجرم میزان سود حاصل از جرم را با احتمال ضرر ناشی از آن محاسبه و مقایسه می کند و چنانچه سود بیش از زیان باشد، دست به ارتکاب آن می زند.^۱ او حتی سیاست کیفری را نیز ارزیابی کرده، میزان احتمال اجرای محکومیت را حساب می کند. اینکه تا چه حد این محکومیت ممکن است مشمول تعلیق واقع شود و یا گذشت مجنی علیه تا چه حد موجب تخفیف مجازات می گردد. و نیز درجه احتمال عفو به چه میزانی است، همگی از مواردی هستند که در ارزیابی و تصمیم‌گیری نهایی او دخیلند. بزهکار دست به مقایسه موارد فوق با سود حاصل از جرم می زند و چنانچه کفه ترازو به سود هر یک پایین رفت به طرف آن تصمیم جلب می شود.

بیکر می گوید: همانطور که هر قدر ریسک یک فعالیت مشروع بالاتر برود به همان میزان انجام آن فعالیت کمتر می شود، در بزهکاری نیز باید ریسک ارتکاب جرم را برای مباشر جرم بالاتر ببریم به صورتی که ضرری که از مجازات متحمل می شود بیش از سود و لذتی باشد که از جرم به دست می آورد. بنابراین اولاً، «زراد خانه کیفری» قانون جزا باید متنوع باشد و میزان مجازات نیز تشدید شود و ثانیاً باید

۱. برای اطلاعات بیشتر رک: کی‌نیا (دکتر مهدی)، روان‌شناسی جنایی، دو جلد، انتشارات رشد ۱۳۷۴

و ۱۳۷۶.

جرم‌شناسی ۱۸۹

عملکرد دستگاه قضایی دورنمای وحشتناکی برای کسی که قصد ارتکاب جرم دارد ترسیم نماید و بدین ترتیب یک نوع باز دارندگی از جرم به وجود آورد.^۱

نتیجتاً در یک تحلیل و رویکرد اقتصادی نسبت به جرم، یعنی مقایسه جرم با فعالیت‌های سودمند یا زیربنا، ارتکاب جرم نتیجه یک سلسله فعل و انفعالات قبلی است که (مثلاً) از (الف) به (ب) ختم می‌شود. فاصله (الف) تا (ب) را «گذار از اندیشه به عمل مجرمانه» گویند و خیلی‌ها در این روند قبل از ارتکاب جرم متوقف می‌شوند، که ممکن است حسب مورد اصطلاح شروع به جرم را برای آنها بکار بریم. در جرم‌شناسی به گذار از اندیشه به عمل مجرمانه فرآیند ارتکاب جرم گویند.^۲ که در تمام عوامل روان‌شناختی به عنوان محرک و موتور ارتکاب جرم مورد توجه قرار می‌گیرد.

ج - نظریه‌های مبتنی بر واکنش اجتماعی علیه جرم

این دسته از مکاتب از سالهای ۱۹۶۰ به بعد جرم‌شناسی را دستخوش تحول نمودند. واکنش اجتماعی اصطلاحی حقوقی نیست، این واژه یک اصطلاح جامعه‌شناسی است که اولین بار توسط جرم‌شناسان آمریکایی بکار برده شده و^۳ دو مفهوم را در بر می‌گیرد:

واکنش اجتماعی مردمی علیه جرم یعنی مشارکت مردم در پیشگیری از جرم و مقابله با آن که مورد توجه ما نیست و واکنش اجتماعی دولتی علیه آن که سلسله اقداماتی است که دولت و قوای عمومی برای مبارزه با جرم و به طور کلی کنترل آن، اعمال می‌نمایند، این واکنشها در وهله اول عبارتند از: مجازاتها و اقدامات تأمینی و تربیتی

۱. ر.ک. کتاب گس، ریموند، ترجمه دکتر کی‌نیا - ۱۳۷۰

۲- Criminal process

۳. social Reaction که از قدیم به واکنش اجتماعی یا کنش پسینی ترجمه شده است.

۱۹۰ مباحثی در علوم جنایی

از آنجا که مجازاتها و اقدامات تأمینی را قانونگذار وضع می‌نماید، لذا نهاد و پدیده قانونگذاری در بطن واکنش اجتماعی قرار دارد.

از طرف دیگر، بعد از اجرای مجازات نیز مرجعی به نام مرکز مراقبت بعد از خروج پیش‌بینی گردیده است. این مراکز، به منظور تحقق بخشیدن به برنامه‌هایی که در دوران اقامت در زندان اعمال گردیده ایجاد شده‌اند.

به این ترتیب واکنش اجتماعی علیه جرم که در نگاه اول صرفاً مجازات و اقدامات تأمینی را تداعی می‌کند، در عمل مستلزم سیاست‌گذاری و فعالیت یک سلسله نهادهای تقنینی، قضایی، اجرایی و اداری است، تا واکنش اجتماعی به وجود آمده، سپس به اجرا گذاشته شود. مستلزم آن چیزی است که ما به آن قوه مقننه، قوه قضائیه و تا حدی قوه مجریه می‌گوییم و شامل نهادهای مختلفی می‌گردد:

۱- قانونگذار

۲- قانون مجازات

۳- پلیس

۴- دادسرا

۵- دادگاه

۶- مقام قضایی اجرای حکم

۷- مقام اداری

۸- زندانها

۹- مرکز مراقبت بعد از خروج از زندان

در جرم‌شناسی‌های واکنش اجتماعی^۱ فرضیه عبرت‌آموزی مجازات و اعمال پیشگیری اولیه و ثانویه با استفاده از ابزارهای قهرآمیز کیفری در فرایند اجرای سیکل

۱. در این جرم‌شناسی، نفس واکنش اجتماعی علیه جرم نیز مورد مطالعه قرار می‌گیرد و با دیدی منفی

مورد توجه واقع می‌شود.

جرم‌شناسی ۱۹۱

جنایی عکس می‌شود. طرفداران این نظریه معتقدند: واکنش اجتماعی خود جرم‌زا است، به ویژه می‌توان ریشه برخی از تکرار جرمها را در ماهیت قانون مجازات و نحوه اعمال واکنش اجتماعی جستجو کرد. ما در این فرض بدنبال علل شخصی، ذاتی، محیطی و روانی ارتکاب جرم نیستیم، بلکه برای پی بردن به علل جرم، آن نهادهایی را که در چرخه جنایی برای مهار ارتکاب جرم پیش‌بینی شده‌اند، زیر سوال می‌بریم.

ابزار مطالعاتی این نظریه، بیشتر جنبه آماری و از جهاتی نیز روانشناسی و جامعه‌شناسی دارد، در این فرض، محقق از روشهای کلاسیک جرم‌شناسی همچون جامعه‌شناسی، روانشناسی و آمار استفاده می‌کند. اما به جای جستجوی علل ارتکاب جرم، در فرد یا در جامعه، بر قانون جزا نظر می‌اندازد و نحوه عملکرد دستگاه قضا (روان‌شناسی قضایی) و عملکرد دادگاهها (جامعه‌شناسی کیفری) را مورد بررسی قرار می‌دهد. همچنین بیان کارکرد مجازات را که به آن «مطالعات ارزیابی‌کننده یا سنجشی مجازات» گویند، بررسی می‌نماید. از این رو هر مجازات به عنوان یک پدیده اجتماعی از نظر کارآیی و بیان مورد توجه قرار می‌گیرد.

بدین ترتیب نظریه‌های مبتنی بر واکنش اجتماعی علیه جرم بیشتر در مقوله جامعه‌شناسی کیفری و روان‌شناسی قضایی مورد مطالعه و بررسی واقع می‌شوند.^۱

الف - بستر پیدایش این دیدگاهها

اصولاً اولین نظریه‌های پیشین جرم‌شناسی حتی نظریاتی که از سال‌های ۱۹۶۰ به بعد به وجود آمدند^۲ مبتنی بر بررسی علل پیدایش جرم بوده است. و رسالت آنها نیز در نهایت عبارت از مبارزه برای رفع آن علل و در نتیجه کاهش نرخ بزهکاری تلقی

۱-Evaluative or Researches

۲. رگ ریموند گسن، مقدمه‌ای بر جرم‌شناسی

۳. نظریه‌های مبتنی بر پویایی جنایی

۱۹۲ مباحثی در علوم جنایی

می‌شده است. لذا سیاست جنایی مکاتب اولیه، حول محور پیشگیری از بزهکاری از طریق بازپذیرکردن مجرمین و اصلاح آنها و به دنبال آن تمرکز اصلاحات بر زندانها قرار گرفت. زندان به عنوان اجرای سالمترین مجازات، و تنظیم آرایش داخلی آن به عنوان محلی مناسب برای اصلاح و بهسازی مجرمین بهترین راه اجرای صحیح مجازات تلقی شد. بدین ترتیب سیاست جنایی مکاتب مبتنی بر علت‌شناسی جنایی بر اصلاح و درمان مجرمین و در نهایت پیشگیری از تکرار جرم متکی بوده است. این همان عقیده تبدیل زندان به درمانگاه یا کلینیک درمان مجرمین می‌باشد.

به همین جهت اصطلاح "rehabilitation" که در حقوق جزا تحت عنوان اعاده حیثیت مجرم به کار برده می‌شود در جرم‌شناسی به معنای اصلاح و درمان مجرمین آمده است.

بدین ترتیب سیاست جنایی پیشنهادی اینگونه مکاتب عبارت از مبارزه با علل جرم از طریق اصلاح مجرمین و بُعد اصلاحی و درمانی بخشیدن به مجازات‌ها بود. لیکن آنطور که مطالعات نشان می‌دهد، این جرم‌شناسان نتوانستند مبارزه مؤثری با تکرار جرم و یا افزایش نرخ بزهکاری صورت بندند، به این معنا که مطالعات سنجشی راجع به عملکرد تربیتی اصلاحی مجازات‌ها نشان داده که، علی‌رغم اصلاح و آرایش محیط زندان، کماکان با مشکل افزایش جرایم روبرو هستیم و حتی سه چهارم محکومین سابق زندانها، مجدداً باز می‌گردند. لذا برخی معتقدند که نظریه‌های اولیه در جرم‌شناسی، در راستای کاهش نرخ جرائم، با شکست مواجه شده و آرزویی بیش نبوده است.

نتیجتاً احراز شکست این تئوریه‌ها باعث شد که جرم‌شناسان جدید بدنبال روشهای دیگر برای مطالعه جرم رفته، برخورد خود را با جرم عوض نمایند و بدین ترتیب سه مسیر مطالعاتی جدید از سالهای ۱۹۶۰ (۱۳۴۲ شمسی)، بعنوان مسیرهای جایگزین نظریه‌های قبلی، برای مطالعه جرم قد علم نمودند.

ب - مسیرهای مطالعاتی واکنش اجتماعی

۱- اولین مسیر بر این فرض استوار است که برای پی بردن به علل شکست نظریه‌های قبلی باید دید تا چه اندازه تضعیف مجازات‌ها یا کم رنگ کردن بعد کیفری و قهرآمیز آنها، سبب بالا رفتن نرخ جرائم شده است؟ و اعتقاد بر این است که مجازات‌ها باید از نظر فکری به تفکر کلاسیک، علی‌الخصوص بنام رجعت نمایند بدین نحو که باید حتمیت و قطعیت داشته باشند^۱.

پس علت ارتکاب جرم در تضعیف مجازات‌ها نهفته است و باید به مجازات‌های سنتی - به ویژه از نظر اجرا - برگردیم و آیین دادرسی کیفری نیز باید در قبال مجرمین تمهیدات شدیدتری، ایجاد نماید. بدین ترتیب هدف این مسیر بازگشت به حقوق جزای کلاسیک می باشد یعنی افکاری که تابع نظریات بنام و بکاریا است و امروزه، در راستای این مسیر در اصلاحاتی که در قوانین کشور کانادا و بعضی ایالات متحده آمریکا صورت گرفته، در جهت تقویت مجازات‌ها گام برداشته شده است.

۲- دومین مسیری که برای جبران شکست نظریه‌های قبلی مطرح شد، این بود که شاید روشهای کاربردی برای اصلاح و درمان مجرمین به شیوه‌ای که امر درمان را محقق نماید، کهنه گردیده، همزمان با تحول ارتکاب جرم متحول نشده‌اند. لذا باید در روشهای پیشگیری و بازپروری تجدید نظر نماییم، و با استفاده از روشهای پیشنهادی روانشناسی و به ویژه روان شناسی رفتاری، در جهت علمی کردن روشهای بالینی گام برداریم.

این دیدگاه در حقوق فرانسه دیده می شود، طرفداران این مسیر معتقدند که علت شکست مکاتب علت شناسی آن بوده که همزمان با وضع مقررات، امکانات و بودجه لازم در جهت آرایش زندانها اعمال نشده، مجالی برای اجرای رژیم‌های مختلف اجرای مجازات زندان و نیز تربیت متخصصین اداره زندانها فراهم نیامده است. این

۱۹۴ مباحثی در علوم جنایی

افراد معتقدند که اگر بودجه و امکانات را افزایش داده، متخصصین کارآمد و ماهری برای اصلاح زندانیان تربیت نماییم، سیاست تربیت و اصلاح موفق خواهد بود.

۳- مسیر سوم معتقد است که اصولاً بایستی شخصیت بزهکار و بررسی مکانیسم گذار از اندیشه بعمل کنار گذاشته شده و به جای آن پدیده واکنش اجتماعی که تاکنون مورد توجه جرم شناسان قرار نگرفته مورد توجه قرار گیرد.

عده‌ای در پاسخ به این نظریه گفته‌اند واکنش اجتماعی، صرفاً برای اولین بار مورد توجه جرم شناسی واکنش اجتماعی قرار نگرفته است. بلکه قبل از آن جرم شناسی بالینی برای اصلاح مجرمین پدیده واکنش اجتماعی را مورد توجه خود قرار داده، تحول آن در راستای اصلاح مجرمین، را لازم دانسته است. پس جرم شناسی تا کنون به واکنش اجتماعی هم پرداخته، ادعای عدم توجه به آن امر درستی نمی‌باشد.

مخالفان نیز در پاسخ معتقدند در جرم شناسی بالینی، واکنش اجتماعی به عنوان یک دارو مطرح شده، در حالیکه در نظریه‌های واکنش اجتماعی علیه جرم، مجازات‌ها عمدتاً بعنوان عاملی مؤثر در جهت رد شخصیت بزهکار، (تخریب روانی وی) و نیز به مثابه پدیده‌ای جرم‌زا مورد توجه قرار می‌گیرند. نه بعنوان دارویی اجتماعی، پزشکی و فرهنگی برای درمان مجرم.

ج - دیدگاههای حاکم بر نظریه واکنش اجتماعی

۱. دیدگاه مارکسیسم

قبلاً در رابطه با «مکتب سوسیالیزم» متذکر شدیم، که در این دیدگاه جامعه سرمایه داری، زیر سؤال بوده است. فلذا بدیهی است که دیدگاه حاکم بر این مکاتب، یک دیدگاه اقتصادی مارکسیستی است.

۱. شعار بنام Bentham نیز همین بود.

جرم‌شناسی ۱۹۵

در اواخر قرن نوزدهم میلادی مارکس کتابی تحت عنوان «سرمایه»^۱ به رشته تحریر در آورد. که بعدها به عنوان منشور دیدگاه سوسیالیستی - کمونیستی بکار گرفته شد.

دیدگاه حاکم بر این نظریه، که عمدتاً جنبه سیاسی دارد آنست که اصولاً جوامع سرمایه داری از دو قسمت زیربنا و روبنا تشکیل شده‌اند: زیر بنا اقتصاد و آن چیزی است که اقتصاد را تشکیل می‌دهد. و روبنا مسائل و پدیده‌هایی است که به نوعی در خدمت زیربنا آن را تقویت می‌کند، در این دیدگاه، حقوق، یکی از اجزای روبنا است.

بنا به عقیده مارکس، اقتصاد در جوامع سرمایه داری، شامل تولید و درآمد است لیکن سرمایه داران معدودی که اهرم‌ها را در دست داشته، مالک ابزار تولیدند، بر توده عظیم مردم فرمان می‌رانند. در چنین شرایطی که توزیع درآمد و سود، نا عادلانه بوده، اراده قشر معدودی بر عموم مردم سایه می‌افکند، سخن راندن از آزادی اراده و مجلس آزاد و قانونگذاری برابر، سخن گزافی بیش نیست. چرا که اینها همه ابزارهایی در دست همان گروه اقلیت حاکم هستند، تا بدین وسیله بتوانند ضمن حفظ وضع موجود امکان کسب سود بیشتر و استمرار مالکیت بر ابزار تولید را نیز فراهم آورند. بدین ترتیب مارکس معتقد است، اینکه در جوامع سرمایه داری ادعا می‌شود که پارلمان‌ها مبتنی بر دموکراسی بوده، نمایندگان مجلس به نمایندگی از اراده ملی قانونگذاری می‌کنند، سخنی گزاف است. چرا که قوانین مصوب چنین مجلسی، معرف اراده قشر کوچکی به نام مالک و سرمایه‌دار است. طبیعی است در چنین شرایطی محتوای حقوق و به ویژه حقوق جزا یک بعدی بوده، تأمین کننده منافع یک گروه خاصی (اقلیت) باشد. با این دیدگاه چنانچه جرمی اتفاق افتد، ناشی از اعمال

۱۹۶ مباحثی در علوم جنایی

یقه‌آبی‌ها (کارگران) خواهد بود. و این جرم به منزله فریاد یک عده انسانهایی است که استثمار می‌شوند.

پس جرم به تعبیر مارکس، عبارت است از نقض منافع گروه سرمایه‌دار، یعنی فعل یا ترک فعلی که منافع و حقوق اقلیتی که اقتصاد و ابزارهای تولید را در دست دارند نقض می‌کند، نه ارزشهای عموم مردم را، در این مفهوم تعریف جرم کاملاً یک بعدی است. بدیهی است که مجازات نیز عاملی است، سرکوبگر و در نهایت فریادها و مقاومت‌هایی را که اصطلاحاً قانونگذاری سرمایه‌داری به آن، عنوان جرم داده است، سرکوب می‌نماید.

ملاحظه می‌شود که دیدگاه مارکس کاملاً انتقادی می‌باشد. جرم شناسان مارکسیستی جرم را خاص جوامع سرمایه داری می‌دانند پدیده‌ای که صرفاً با جلوس جوامع سوسیالیسم و کمونیسم به جای جوامع سرمایه داری ریشه‌کن خواهد شد. لذا جرم شناسان سوسیالیسم یک دیدگاه افتراقی، در رابطه با بزهکاری دارند و معتقدند ماهیت جوامع سرمایه داری مساوی با جرم است و ماهیت جوامع سوسیالیستی مساوی با عدالت، بدین ترتیب این تفکر انقلابی و بنیادی است، با این اعتقاد که تنها راه محو جرم، ایجاد دگرگونی در فضای اقتصادی جامعه است.

آنچه در این مرحله حائز اهمیت می‌باشد اینکه، آیا در جوامع سوسیالیستی موجود در جهان تا قبل از فروپاشی دیوار برلین (۱۹۸۹) جرمی وجود داشته است یا خیر؟ اصولاً در میان کشورهای بلوک شرق سابق، شوروی و آلمان شرقی از نظر جرم شناسی پیشرفته بودند و با توجه به تفکرات ملهم از مارکس، معتقد بودند که هنگام مطالعات در خصوص جرم، نباید گرد علل شخصی ارتکاب جرم رفت و صرفاً باید عامل اقتصاد را بررسی نمود، چرا که رفع طبقات اقتصادی مساوی با جامعه‌ای بدون جرم و عدالت‌مند می‌باشد.

جرم‌شناسی ۱۹۷

جرم‌شناسان این جوامع، اصولاً بسیاری از، عوامل فیزیکی را در پیش فرضهای خود وارد نموده، قضاوتی یک بعدی دارند. این اندیشمندان معتقدند در جامعه آلمان شرقی و شوروی هیچ مجرمی وجود ندارد. گروه اندکی که علیه اصول و آرمان خلقی، اقدامات مجرمانه‌ای انجام می‌دهند، یک عده افراد حاشیه نشین، ارازل و اوباش هستند نه مجرم به مفهوم متداول در جوامع سرمایه داری کنونی. با این همه به واسطه اصرار سایر جرم‌شناسان، به ویژه جرم‌شناسان غربی، ابراز می‌دارند که مجرمینی که در جوامع ما (در آلمان شرقی و شوروی) وجود دارند، از باقی ماندگان اوباشان^۱ سابق جامعه سرمایه داری - قبل از حاکمیت کمونیستی - هستند، کسانی که کاملاً با آرمانهای سوسیالیستی همسو نشده، برخلاف «منافع خلق» عمل می‌کنند. و در عین حال کشورهای کمونیستی از تبلیغات کشورهای غربی فارغ نبوده و به نوعی تحت تأثیر تهاجم فرهنگی از جانب آنها قرار دارند که کاملاً جرم‌زا است و لذا عده‌ای به سوی ارتکاب جرم سوق داده می‌شوند. و بالاخره جوامع بلوک شرق هنوز جوامع سوسیالیستی‌اند و تاکنون به نوع عالی جامعه‌ای که مارکس ترسیم کرده است - جامعه کمونیستی - نرسیده‌اند.

بدین ترتیب هنوز تحت تأثیر این سه عامل اقلیتی از مجرمین در جوامع سوسیالیستی بلوک شرق وجود دارند، لیکن اکثر آنها، مجرم به معنای واقعی کلمه نیستند.

در مورد این دیدگاه باید گفت، بعد از فروپاشی شوروی، معلوم شد که فساد مالی (رشوه خواری و فساد اداری) کم کاری، اسراف و هزینه سازی در کار تولید، الکلیسم و فروپاشی نظام خانواده که جلوه‌هایی از بزهکاری هستند، با نرخ فزاینده، به حیات خود ادامه می‌دهد، و این حقیقتی است که مقامات قضایی شوروی از قبول آن اجتناب ورزیده‌اند.

۱۹۸ مباحثی در علوم جنایی

همچنین، دیدگاه مارکسیستی، دیدگاهی کاملاً انتقادی است که به جای مطالعه جرم، خود سیستم عدالت کیفری و نظام حکومتی را عاملی جرم‌زا می‌داند و طرفدار اصلاح چهارچوب قوانین است، به نحوی که بتواند جهت‌گیری دستگاه قضایی و نیز تعریف جرم را دگرگون کند.

این نگرش از رهیافتی اقتصادی - سیاسی نسبت به جرم فراتر می‌رود و از آنجا که اقتصاد را عامل مهمی می‌داند، پیکان حملاتش را علیه جامعه سرمایه داری نشان می‌گیرد. نگرش انتقادی که خود انقلابی در جرم‌شناسی محسوب می‌شود، زمینه پیدایش مسیر سوم را فراهم می‌آورد. به بیان دیگر، وقتی جرم‌شناسان به این نتیجه رسیدند، که جرم‌شناسی علت‌شناسی با شکست مواجه شده است تصمیم به طرح نظریه مارکسیستی در جوامع غربی گرفتند.

از حیث پدیده‌شناسی باید گفت این دیدگاهها عمدتاً در آمریکای شمالی و نه در فرانسه به وجود آمدند و آن به خاطر جنگ جهانی دوم و روی کار آمدن دیدگاه هیتلری و ناسیونال سوسیالیسم بود که با اعتقاد به حفظ نژاد برتر عده زیادی را به ورطه نابودی کشاند. از این روی آن عده از افرادی که تحت تأثیر نظرات چپی قرار داشتند، به کشورهای دیگری از جمله انگلیس و آمریکای شمالی پناهنده شده، نظریات چپی را در آنجا مطرح کردند.

پس، از نظر تاریخی ملاحظه می‌کنیم که جرم‌شناسی ابتدا در اروپای غربی، به ویژه در فرانسه به وجود آمد ولیکن با فاصله‌ای حدود نیم قرن به آمریکای شمالی رفته، در آنجا شکوفا و متحول گردید به نحوی که، عموم نظریه‌هایی که امروزه در جرم‌شناسی علمی مطرح شده از آمریکای شمالی، به ویژه از ایالات کبک و مونترال کانادا نشأت گرفته است و لذا این مسیر سوم و همینطور مسیر اول (بازگشت به کیفر سنتی) در کانادا و آمریکا به وجود آمدند. ولی به هر حال این نکته حائز اهمیت می‌باشد که دیدگاه مزبور کاملاً غیر علمی و تک بعدی است چرا که به هنگام مطالعه

جرم، عوامل ژنتیکی (زیستی) و روانی مجرم را وانهاده، صرفاً به بررسی محیط اقتصادی و تأثیر آن بر نرخ جرایم (عامل اجتماعی) پرداخته است. البته قبل از مارکس، فری و پس از وی گاری بیکر به عامل اقتصاد توجه داشته‌اند. لیکن تفاوت آنها در نحوه نگرش به آن بوده است. مثلاً فری جامعه‌شناسی بود که عوامل اقتصادی را در ایتالای (۱۸۸۱) میلادی بررسی کرد و این توجه او به عامل اقتصاد در جرم‌شناسی و مطالعه و برداشت وی از عامل اقتصاد فاقد هر گونه صبغه سیاسی بوده، رویکردی جرم‌شناسانه از آن به دست داد. رهیافتی که هدف آن توجه به عوامل اقتصادی به عنوان یکی از عوامل مؤثر بود، نه به عنوان تنها عاملی که با براندازی سیستم سیاسی جامعه تأثیر آن کم خواهد شد.

در مقابل، مارکس رهیافتی کلان از اقتصاد داشته، معتقد بود که کل سیستم سیاسی - اقتصادی جامعه باید زیر سؤال برود و از آنجا که اقتصاد، فرهنگ‌زا و حقوق، جرم‌زا است، باید نگرش موجود از اقتصاد عوض بشود.

بیکر نیز یک اقتصاد دان بود. وی با استفاده از روشهای علم اقتصاد و تشبیه جرم به یک فعالیت اقتصادی و انسانی عامل اقتصاد را نه به عنوان عاملی جرم‌زا بلکه، به عنوان الگویی برای تعیین عامل جرم مورد بررسی قرار داد. و معتقد بود به منظور انصراف مجرم بالقوه از ارتکاب جرم باید مجازات را بالا ببریم.

در جرم‌شناسی این دیدگاهها به دیدگاههای کلان معروفند، چرا که اصولاً کل دستگاه قضایی را زیر سؤال می‌برند. بنابراین به عنوان نتیجه باید گفت فری به تبعیت از لمبروزو مجرمین را، افراد غیر عادی می‌دانست، در حالی که بیکر معتقد بود مجرم فردی عادی و به ویژه حسابگر است. و در دیدگاه وی جرم پدیده‌ای سودزا تلقی می‌گردد. مارکس نیز با دیدگاهی کاملاً افراطی جرم را نقض ارزشهای سرمایه داران، نه نقض ارزشهای جامعه، معرفی می‌کرد. و بدین ترتیب ارتکاب جرم را نوعی

کج دهانی نسبت به جامعه سرمایه داری می‌دانست، بدیهی است که در چنین نگرشی مجازات چیزی جز سرکوبی - به نفع گروه حاکم - نمی‌باشد.

۲. نظریه برچسب زنی

الف - مبانی نظریه از دیدگاه نظریه پردازان مکتب تعامل گرایی^۱

نظریه برچسب زنی انگ مجرمانه زدن را تحت عنوان نظریه تعاملی نیز آورده‌اند. اساس این نظریه را باید، در کتاب یک جامعه شناس آمریکایی به نام «ادمینگ لی‌مرت»^۲ تحت عنوان «آسیب شناسی اجتماعی»، جستجو کرد. نظریه وی خمیر مایه‌ای برای مطالعات تعامل گرایان و مبنای نظریه برچسب‌زنی شد.

لی‌مرت در آن کتاب نظریه انحراف ثانوی را مطرح نمود^۳، معتقد بود عده‌ای از مرتکبین جرم، به لحاظ برخورد نهادهای مسئول اداره و مبارزه علیه جرم پس از تحمل مجازات دوباره به دنیای جرم و دستگاه عدالت کیفری باز می‌گردند. برخوردهای اعمال کنترل اجتماعی موجب می‌شود که انحراف یا جرم نزد این افراد نقش بندد و با این استدلال وی نظریه ارتکاب جرم اولیه و ارتکاب جرم ثانویه (تکرار) را مطرح نموده، زمینه‌های بروز نظریه تعامل گرایی یا برچسب زنی را فراهم کرد.

در سال ۱۹۶۰ جامعه شناس دیگری بنام هوارد بیکر^۴ در کتاب خود با عنوان «جامعه شناسی انحراف»^۵ نوشته، فصلی را به افرادی که خارج از قانون متعارف عمل

۱- labelling

۲- lemert

۳. انحراف ثانوی مفهومی کاملاً جامعه‌شناختی است که در محدوده حقوق جزا تحت عنوان تکرار جرم مطرح می‌شود.

۴ -Becker

۵. عدم رعایت و نقض هنجارهای گروهی و اجتماعی که اکثریت افراد آن را پذیرفته‌اند از نظر جرم

جرم‌شناسی ۲۰۱

می‌کنند اختصاص داد، یعنی کسانی که خارج از قانون مشروع زندگی می‌کنند. این اصطلاح هر دو گروه افراد ضد قانون و نیز غیر اجتماعی را در بر می‌گیرد، کسانی که در مقابل معیارهای قانونی متعارف قد علم می‌کنند.

بدین ترتیب کژمداران مشتمل بر افراد غیر اجتماعی (منحرف) و ضد اجتماعی (ضد قانون) می‌باشند. افراد غیر اجتماعی را کجرو و حاشیه نشین هم می‌گویند.

بیکر در این کتاب برخلاف رویکرد سنتی نسبت به جرم را عبارت از فعل یا ترک فعلی می‌داند، که موجب نقض ارزشهایی می‌شود، که ساخته و پرداخته گروه اجتماعی حاکم است، ارزشهایی که در قالب‌های قانونگذاری نقض آنها جرم تلقی می‌شود.

بر این اساس نباید جرم یا انحراف را در عملی که فرد مرتکب شده است جستجو کرد بلکه باید دید طی چه فرآیندی، عملی که، زمانی مشروع بوده نامشروع تلقی گشته است و چرا در فرآیند غربال کیفری عده‌ای مشمول این برچسب واقع شده، عده‌ای دیگر فرار کرده‌اند. وی در ادامه، نتیجه می‌گیرد که جرم و انحراف نتیجه قانونگذاری اجتماعی و اجرای ضمانت اجرای قانونی است. این نظریه بر نظرات کلاسیک انتقاداتی وارد کرده که عبارتند از اینکه علت شناسی جنایی یا نظریه‌هایی که به دنبال کشف علل جرم هستند، اغلب به مطالعه شخص مجرم یا عوامل بیرونی موثر در ارتکاب جرم می‌پردازند. فلذا در سه محور قابل انتقاد هستند.

اینکه در هیچیک از این مکاتب علت شناسی، جایگاه حقوق جزا در ارتکاب جرم و نقش نهادهای کیفری و پلیس در اجرای قانون، مورد عنایت محققین قرار نگرفته است. به دیگر سخن محقق، به دنبال تحلیل مکانیسم جرم انگاری رسمی (خلق

شناسی انحراف می‌نامند. انحراف فاقد ضمانت اجرای کیفری است و بیشتر سرزنش گروه اجتماعی را به دنبال دارد.

۲۰۲ مباحثی در علوم جنایی

جرم)، یعنی این حقیقت که چگونه قانونگذار، عملی را جرم می‌شناسد و عملی دیگر را مباح نمی‌باشد. پس مطالعات آن ناقص است.

به عقیده بیکر باید عملکرد مجریان قانون و مسئولین اجرای آن، را مورد مطالعه قرار داد زیرا در فرآیند کیفر، باعث می‌گردد عده‌ای دستگیر شده، برچسب مجرمانه بخورند و عده‌ای دیگر از این برچسب فرار نمایند.

دومین انتقاد بیکر آن است که جرم شناسان تاکنون به بررسی وجوه افتراق میان بزهکاران ظاهری و افراد ناکرده بزه نپرداخته‌اند. در فرض این جرم شناسان نیز میان افراد بزهکار و غیر بزهکار تفاوت ذاتی و فطری وجود دارد. بدین معنا که بزهکاران افرادی غیرعادی و غیر بزهکاران افرادی سالم می‌باشند.

بیکر معتقد است میان بزهکاران بالفعل و بالقوه فرقی وجود ندارد و این دیدگاه به چند دلیل باید کنار گذاشته شود:

اولاً ما در جرم شناسی و در بحث آمار جنایی با تعداد زیادی مجرم پنهان روبرو هستیم. مجرمینی که از چنگال دستگاه عدالت کیفری گریخته‌اند، و رقم سیاه و رقم خاکستری آمار جنایی را تشکیل می‌دهند^۱.

محقق، در هر دوی این رقمها، از مرتکبین واقعی بی‌اطلاع است. و لذا چگونه می‌توان نتایج آمار ظاهری را بر اعمال کلیه کسانی که بر او مشهود نیستند، تسری داده، و یک اصل کلی و عمومی استخراج کرد؟

به عقیده بیکر تفاوت واقعی میان بزهکاران و ناکرده بزهها را باید در چگونگی و نحوه برخورد دستگاه عدالت کیفری، پلیس و کارگزاران کنترل اجتماعی، جستجو کرد. به عقیده او چنانچه نسبت افراد پلیس به جمعیت کشور متناسب باشد، میزان

۱. رقم سیاه مجموعه جرائمی است که کشف نشده و مباشرین آنها نیز شناسایی نگردیده‌اند. در این

میان جرائم کشف شده‌ای وجود دارند که مرتکبین آنها همچنان مجهول الهویه باقی مانده‌اند. این

جرائم، رقم خاکستری آمار جنایی را تشکیل می‌دهند.

جرم‌شناسی ۲۰۳

جرائم کشف شده بالا می‌رود، پس رقم سیاه و میزان جرائم کشف شده، تابعی از درجه کارایی و میزان فعالیت افرادی است که مسئول تعیین و اجرای واکنش اجتماعی‌اند.

بدین ترتیب هوارد نتیجه می‌گیرد که میان مجرمین و غیر مجرمین تفاوتی وجود ندارد و مجرمیت ناشی از عملکرد واکنش اجتماعی علیه مجرم است.

ثانیاً پدیده‌های انحرافی، هنجارهای مجرمانه و هنجارهای مشروع دارای ماهیت پیچیده‌ای هستند. این حقیقت که چرا در بین عده‌ای از مجرمین، عده‌ای بی‌سابقه باقی مانده، بعد از محکومیت اولیه خود، به اعمال بهنجار می‌گروند و عده‌ای دیگر تبدیل به بزهکاران حرفه‌ای و به عادت می‌شوند، نشانگر این است که پدیده‌های مشروع، از لحاظ وسوسه‌ای که در افراد مختلف دارند بسیار پیچیده‌اند، و این تفاوت جاذبه‌هاست که بحث‌انگیز است.

ثالثاً جرم‌شناسان پیرو علت‌شناسی جنایی، جرم را به عنوان امر ساختاری، که ریشه‌هایش از پیش در فرد وجود داشته، و با استفاده از تعبیر متغیرهای زیست‌شناختی و روان‌شناختی مورد بررسی قرار می‌دهند. در حالی که در فرآیند ارتکاب جرم باید عمل مجرمانه را نتیجه کنش و تأثیر و تأثر متقابل، میان فرد و جامعه بدانیم، جامعه‌ای که در نهایت روی کنش‌های فرد، از خودش واکنش نشان می‌دهد و اگر اعمال فرد از نظر جامعه نامطلوب باشد او را مجازات می‌کند و بدین ترتیب او معتقد است که به جای نگرش علت‌شناسی جنایی باید نقش قانونگذار را بررسی کنیم. و واکنش‌های بین فرد و مقام‌های رسمی و اجتماعی و آن دسته از ارگان‌هایی را که در رابطه با جرم و بزهکاری فعالیت می‌کنند مورد مطالعه قرار دهیم.

۲۰۴ مباحثی در علوم جنایی

ب - نحوه مطالعه جرم از دیدگاه نظریه پردازان مکتب تعامل‌گرایی

از نقطه نظر مکتب تعامل‌گرایی (برچسب‌زنی)، روندی که فرد، در نقطه پایانی آن جایگاه و هویت مجرم را کسب می‌کند و به او برچسب مجرم زده می‌شود، در دو سطح گروه / جامعه و فرد قابل بررسی است.

۱- جنبه‌های جامعه‌شناسی و گروهی کسب هویت بزهکاری:

به اعتقاد بیکر انحراف و جرم پدیده‌ای است که به وسیله گروه و جامعه، از طریق وضع ممنوعیت‌های کیفری به وجود می‌آید. ممنوعیت‌هایی که نتیجه اجرای آن «انگ» و برچسب مجرمانه‌ای است، که بر بزهکار زده می‌شود. و لذا بیکر معتقد است که قوانین کیفری را باید از سه جنبه مورد بررسی قرار داد.

اول اینکه چرا امروزه در اکثر کشورها قانونگذاران از طریق جرم‌انگاری زیاد و صدور احکام محکومیت، سعی در توسعه قلمرو اعمال و اقتدار حقوق جزا دارند؟ و چرا در اغلب جوامع امروزی برخلاف جوامع سنتی، کنترل اجتماعی جرم، در حقوق جزا و نهادهای کیفری خلاصه می‌گردد و اغلب جوامع به موازات پیشرفت، از دیگر مکانیسم‌ها و ابزارهای اجتماعی برای مقابله با جرم استفاده نکرده، از روشهای سنتی برای حل و فصل اختلافات سود نمی‌جویند؟

بدین ترتیب وی معتقد است، در مراحل وضع قوانین کیفری هر چقدر مکانیسم جرم‌انگاری قانونی فعالتر و اعتماد به کارایی حقوق جزا و اقتدار آن بیشتر شود، سیاهه جرائم قانونی و به تبع آن سیاهه جرائم واقعی نیز افزونتر می‌گردد و این امر موجب جرم‌انگاری افراطی^۱ و بی‌رویه در سیستم عدالت کیفری خواهد شد.

بیکر، با تجدید تحریر حاکمیت حقوق جزا و کاهش سیاهه جرائم قانونی موافق بوده، معتقد است، نباید این حقوق سرکوبگر را تنها ابزار مبارزه علیه جرم و یگانه اکسیر جرم یعنی کنترل آن تلقی کرد.

۱- Over criminalization/inflation pénal

جرم‌شناسی ۲۰۵

دومین نکته اینکه، همزمان با تورم جرم در حقوق جزای موضوعه، به واسطه تأثیر مکاتب تحقیقی و سایر مکاتبی که خود را دنباله‌رو مکتب تحقیقی می‌دانند، شاهد پزشکی شدن حقوق جزا هستیم، یعنی واکنش با دید و روش پزشکی نسبت به جرم و جایگزینی مفهوم درمان به جای سرکوبی، این تغییر نگرش نسبت به مجازات خود می‌تواند عاملی جرم‌زا تلقی شود.

در نهایت باید دید حقوق جزا نقض چه ارزشهایی را جرم تلقی می‌کند؟ از نظر وی این ارزشها گزینشی^۱ بوده، متعلق به توده مردم نمی‌باشند، بلکه در جهت تأمین منافع قدرت سیاسی حاکم قرار دارند. ضمناً مطالعه چگونگی طرز کار نهادهای اجرایی در درون سیستم عدالت کیفری، از جمله پلیس و عملکرد آن در کشف، شناسایی و دستگیری بزهکاران، اهمیت به سزایی دارد. نیروهای پلیس، گاه در مقطعی قاطعانه در کشف جرم بسیج شده و گاه شدیداً ضعیف عمل می‌کنند و عملکرد آنان مستقیماً آمار جنایی را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد. خلاصه آنکه رویه و تصمیماتی که کارگزاران یا کارآفرینان واکنش اجتماعی، اتخاذ می‌کنند، در میزان ارتکاب جرم و برچسب زنی کاملاً موثر می‌باشد. در راستای شناسایی و درک دقیقتر مسئله، باید کالبد شناسی حاکمیت و روان شناسی قضایی و پلیسی را بررسی نموده، به دنبال دریافت این حقیقت باشیم که چگونه یک فرد در سطح یک گروه برچسب مجرم می‌خورد ولیکن در میان گروهی دیگر هویت مجرمانه به خود نمی‌گیرد؟

نکته دیگری که حائز اهمیت است، چگونگی پذیرش جایگاه مجرمانه - از طریق برچسب زنی - از سوی مجرم می‌باشد. بیکر معتقد است فرآیند برچسب زنی به دو شیوه تحقق می‌یابد:

الف) در نتیجه ارتکاب جرم (عملی که در قانون منع شده) که وی آن را انحراف اولیه نام می‌نهد.

۲۰۶ مباحثی در علوم جنایی

ب) در نتیجه اشتباه قضایی یعنی مواردی که سیستم فردی را اشتباهاً دستگیر، محاکمه و مشمول حکم مجازات قرار می‌دهد.

البته چند مرحله‌ای بودن رسیدگی‌های کیفری تا حدی موجب کاهش میزان اشتباهات قضایی است، لیکن علاوه بر مجرمین واقعی گاه، با عده‌ای که بی‌جهت مجرم و منحرف تلقی شده، یعنی مجرمین کاذب هستند روبرو می‌شویم. و بالاخره دسته سومی هم هستند که از چنگالهای عدالت کیفری گریخته، پایگاه منحرفی ندارند و به آنان بزهکاران پنهان یا بزه ناکردگان ظاهری گفته می‌شود.

به هر حال چه در مورد مجرمین واقعی و چه کسانی که به لحاظ اشتباه قضایی مجرم تلقی شده‌اند باید روند کنش متقابل فرد و عملکرد نهادها و عوامل قهریه را از یک سو و عملکرد پلیس و دادگستری را از سوی دیگر بررسی نماییم.

علاوه بر آن نحوه نگرش مردم نسبت به بزهکار و واکنشی که نسبت به اعمال وی نشان می‌دهند، یعنی درجه قضاوت مثبت یا منفی نسبت به جرم که به نوبه خود موجب ترغیب و یا دلسردی مجرم از ارتکاب مجدد عمل می‌شود، باید مورد بررسی قرار گیرد. به عقیده بیکر، نهایتاً تحت تأثیر عوامل واکنش اجتماعی (پلیس، دادسرا و ...) و نیز قضاوت افراد نسبت به یک عمل، فرد به سمتی سوق داده می‌شود که از نظر قانون مجرم و از دید جامعه، منحرف تلقی می‌گردد.

اما اینکه فرد تا چه حد در اکتساب پایگاه منحرفانه کوشش می‌کند، بستگی تنگاتنگی به عوامل روانی فرد دارد. بدین معنا که با توجه به عوامل سه گانه شخصیت (من، من برتر، نهاد) وی تا چه حد می‌تواند به ایفای نقش مطلوب جامعه بپردازد. لذا قضاوت دیگران تأثیر به سزایی در کسب این پایگاه و چگونگی عملکرد فرد خواهد داشت.

ایرادات عمده‌ای که دیدگاه تعامل گرایی، به علت شناسی جنایی می‌گیرد به طور خلاصه عبارتند از اینکه اولاً: علت شناسی جنایی، تنها عامل مجرمانه یا شخصیت

جرم‌شناسی ۲۰۷

مباشر جرم را مورد مطالعه قرار می‌دهد. ثانیاً: بین عمل مجرمانه و غیر مجرمانه تفاوت ذاتی و فطری قائل شده است. ثالثاً: در فرآیند ارتکاب جرم و مکانیسم گذار از اندیشه به عمل مجرمانه، همواره قانون و مجریان قانون را مانعی در مقابل جرم انگاشته، حال آنکه در این فرآیند باید عمدتاً خود جامعه و مجریان ارزشهای آن را نیز، مورد بررسی و مطالعه قرار دهد.

بدین ترتیب دیدگاه تعامل‌گرایی، معتقد است که جرم یا انحراف پدیده‌ای است که گروه (جامعه) یا کارگزاران آن ایجاد کرده و طی غربالی که انجام می‌دهند، عده‌ای را مجرم و عده‌ای را غیر مجرم معرفی می‌نمایند. برای جبران این نقص، باید زاویه دوربین مطالعات جرم‌شناسی از جرم و مجرم برداشته، به سوی سیستم عدالت کیفری و ابزارهای آن (قانون جزا و مجازاتها، علی‌الخصوص مجازات حبس و ...) نشانه رود.

ج - چگونگی شکل‌گیری نظریه تعامل‌گرایی در آمریکای شمالی

اصولاً دهه ۱۹۶۰ میلادی در آمریکا، با جنبش‌های اعتراض‌آمیز (اغلب دانشجویان) علیه سیاست داخلی و خارجی آمریکا، در خصوص اعمال تبعیض‌های نژادی علیه سیاهپوستان و درگیری در جنگ ویتنام مصادف است. و بدین ترتیب می‌توانیم بگوییم که این دهه، دهه اعتراض علیه بنیان و اساس^۱ هیات حاکمه است و لذا در چنین فضایی دیدگاه جرم‌شناسی جدیدی با رنگ سیاسی و دیدی کاملاً انتقادی، شکل می‌گیرد.

عامل دوم، اختیارات وسیع پلیس در سیستم کیفری آمریکایی است. در بسیاری موارد پلیس، نقش دادستان و دادسرا را ایفا می‌کند و در خصوص ارجاع یا عدم ارجاع پرونده به دادگاه تصمیم می‌گیرد.

۲۰۸ مباحثی در علوم جنایی

پلیس به عنوان عامل یونیفرم پوش، قدرت و اختیارات وسیعی، در به حرکت درآوردن چرخهای عدالت کیفری دارد که در بسیاری موارد می‌تواند با زیاده‌روی‌هایی همراه باشد.

نتیجه آنکه جرم‌شناسی واکنش اجتماعی افق و قلمرو مطالعاتی جرم‌شناسی را توسعه داد. چه، علاوه بر جرم، مجرم و شخصیت او، نقش احتمالی جامعه رسمی، حاکمیت و جلوه‌های آن نیز در پیدایش جرم مورد توجه قرار گرفت، لذا باید بر این دیدگاه ارج نهاد چرا که واقعیاتی را که تاکنون مورد توجه جرم‌شناسان نبوده، بررسی و بیان نموده است.

از طرفی اگر نهایتاً تفاوت‌های ظاهری و قانونی را که به لحاظ صدور حکم محکومیت میان مجرمین و غیر مجرمین وجود دارد کنار بگذاریم، نمی‌توانیم از مکانیسم گذار از اندیشه به عمل به آسانی بگذریم. بدیهی است که هر قدر لیست قانونی جرائم، گسترده‌تر باشد شانس افزایش تعداد مجرمین واقعی هم زیادتر است. سیر تحول در جوامع تا به امروز نیز در جهت جرم‌انگاری افراطی بوده است، نه جزم زدایی. تردیدی هم نیست که نقش عوامل پلیسی و قضایی کنترل جرم، در تکرار آن بسیار بالا^۱ است، و این عوامل، نقش مهمی در فرآیند برچسب زنی و ایجاد انحراف ثانویه (تکرار جرم)^۲ دارند.

۱. برای توضیح بیشتر می‌توان به نهاد Plea-bargaining یا معامله اتهام اشاره کرد، که طی آن مجرمی که مرتکب چندین جرم از درجات مختلف گردیده است چنانچه قبل از محاکمه و در مرحله تحقیقات پلیسی، به خفیف‌ترین جرم خود اعتراف نماید، پلیس از تعقیب سایر اتهامات وی صرف نظر می‌کند، و مجازات همان جرم بر وی تحمیل خواهد شد. این اقدام موجب سبک‌تر شدن حجم کار پلیس، صرفه‌جویی در هزینه و وقت و در نهایت کاهش تراکم پرونده‌های کیفری در دادگاهها می‌گردد.

۲. رقم قابل توجهی از محکومین، به لحاظ تأثیر سوء فرآیند قضایی مجدداً مرتکب جرم گردیده‌اند، تحقیقات نشان می‌دهد که بیش از سه چهارم مجرمینی که از زندان ترخیص می‌شوند، مجدداً به

۳. جرم‌شناسی رادیکال^۱ یا انتقادی

جرم‌شناسی رادیکال (انتقادی، جدید و یا بنیادگرا) رویکردی سیاسی- عقیدتی نسبت به جرم می‌باشد، و برخی نام آن را جرم‌شناسی اختصاصی- خاص نهاداند. این دیدگاه که در پایان سالهای ۱۹۶۰ میلادی، در کشورهای انگلوساکسون به ویژه آمریکا قد علم کرد، عبارت از اعتراض و انتقاد نسبت به جرم‌شناسی‌های گذشته بود.

اصولاً از آغاز دهه ۱۹۷۰ شاهد دو واقعه مهم در غرب به ویژه آمریکا می‌باشیم: (۱) جنبش‌های رهایی بخش کشورهای که همچون موزامبیک را علیه سلطه استعمار شورانده بود. این جنبش‌های رهایی بخش علاوه بر ملت تحت استعمار، افکار عمومی جهانیان را نیز علیه آنچه که قدرت حاکمه نام می‌نهیم، بسیج کرده بود. به ویژه در آمریکا به لحاظ درگیری در جنگ ویتنام، افکار عمومی به ویژه قشر دانشگاهی بر علیه سیاست خارجی آمریکا مانند موضع‌گیری غرب نسبت به جنگ ویتنام بود. پس عامل اول را می‌توان جنبش‌های اعتراض آمیز سیاسی و اجتماعی دانست.

(۲) عده‌ای از دانشمندان آلمانی و اروپایی در این سالها به آمریکا مهاجرت نموده، با الهام از دیدگاه‌های اعتراضی و انتقادی مارکس، نسبت به سرمایه‌داری، علیه شرایط حاکم اعتراض نمودند. مدل و منشاء تئوریک اعتراضات این دسته دانشمندان، دیدگاه‌های مارکس بود.

۲۱۰ مباحثی در علوم جنایی

امتزاج دیدگاه‌های اعتراض آمیز مارکس نسبت به جامعه سرمایه‌داری، با اعتراضات مردم علیه استعمار موجب گردید، که جنبش‌های اعتراضی علیه سلطه اقتصادی و فرهنگی، محدوده دانشگاه‌های پیشرفته، علوم انسانی را نیز در برگیرد و تجدید نظرهایی را فراهم آورد. از این رو عده‌ای از جرم‌شناسان - با مرکزیت دانشگاه «برکلی» به عنوان نماینده جنبش‌های اعتراضی علیه جرم - گرد هم جمع آمده مبنای تئوریک این نظریات را بنا نهادند.

الف - دیدگاه‌های اولیه جرم‌شناسی انتقادی یا رادیکال

این دیدگاه عمدتاً بر این باور است که باید با شناخت کافی نسبت به قوانین و مقررات دنیای حاضر و نظام سرمایه‌داری، آن را تغییر داد، پس شناخت قوانین و مقررات، کافی نیست و این شناخت باید به منظور تغییر بنیادی در این جوامع صورت بندد. در این مفهوم بنیاد گرایی یعنی، قطع زنجیرهای اتصال به گذشته و ایجاد و پی‌ریزی جامعه‌ای نوین با هدف جبران ضعفها و کاستیهای گذشته.

نحوی به مراکز پلیس برگشته‌اند، بنابراین دیدگاه فوق در مورد انحراف ثانویه قابل بحث و حائز اهمیت است و با وجود نگرش یک جانبه در رابطه با ارتکاب جرم نقش عمده‌ای در توسعه و غنی‌تر کردن جرم‌شناسی ایفا نموده است.

۱-Radicalism

در کتاب دانشنامه سیاسی تألیف داریوش آشوری زیر عنوان رادیکالیسم چنین آمده است:

گرایش به نظریه‌های سیاسی تندرو این کلمه از رادیکس (Radix) در زبان لاتین آمده است، به معنای «ریشه» و «رادیکال» صفتی است برای همه نظرها و روشهایی که خواهان دگرگونی بنیادی و فوری در نهادهای اجتماعی و سیاسی هستند، چه گرایشهای چپ، چون کمونیسم و چه راست تندرو چون فاشیسم و نازیسم. صفت رادیکال همچنین برای هر گونه نظری در زمینه هنر و دانش که با نظریه‌های پابرجا به ستیزه برخیزد به کار می‌رود. در این معنا «رادیکال» و رادیکالیسم را می‌توان تندرو و تندروی ترجمه نمود.

با آنکه از نظر تاریخی، رادیکالیسم همواره با نارضایتی از وضع موجود و درخواست ایجاد دگرگونی‌های اساسی اجتماعی همراه بوده است، معنای کلمه در دوره‌های گوناگون و در کشورهای گوناگون فرق کرده است.

نخستین بار «چارلز جیمز فاکس» از رهبران حزب لیبرال انگلیس این اصطلاح را به کار برد. فاکس لزوم «اصلاحات رادیکال» را اعلام کرد و از آن پس جناح محافظه کار حزب لیبرال به «رادیکال» مشهور شد که در میان آنها شخصیت‌هایی مانند جان استوارت میل، جوزف جیمز لین و دیوید لوید جورج وجود داشتند.

در فرانسه نیز حزبی به نام «حزب جمهوریخواه» رادیکال و رادیکال سوسیالیست وجود داشت که نه رادیکال بود و نه سوسیالیست. این حزب در دوره جمهوری سوم، مدت درازی حکومت کرد و بین دو جنگ، اعضای خود را به سود حزب سوسیالیست از دست داد و پس از جنگ جهانی دوم به سرعت از اعتبار افتاد. بزرگترین رهبر این حزب «ژرژ کلمانسو» سیاستمدار نامدار فرانسوی بود. در نتیجه این نامگذاری، «رادیکال»ها در فرانسه به جناح میانه روی معتدل تعلق یافتند، حال آنکه در آمریکا «رادیکالیسم» برابر با «چپ‌گرایی» است، یعنی رادیکالها، به طور کلی جدا از لیبرالها تلقی می‌شوند.

همین نویسنده در فرهنگ سیاسی زیر عنوان رادیکالیسم آورده است:

اصطلاح رادیکالیسم و رادیکال بیشتر برای اعمال نظریه‌های دسته‌های چپ افراطی اعم از مارکسیست و غیر مارکسیست که خواهان تحولات اساسی و از ریشه، در نهادهای اجتماعی هستند به کار می‌رود. رادیکالها اغلب در جناح چپ افراطی قرار می‌گیرند و پس از آنها لیبرالها

رادیکالیسم را در دو تعبیر به معنی تندروی، انقلابی‌گری و بنیادگرایی آورده‌اند اما این واژه در آمریکا تعبیر و معنای متفاوتی دارد.

در آمریکا رادیکالیسم یعنی مقابله و مقاومت فعال، علیه هیأت حاکمه و آنچه جوهر آن را تشکیل می‌دهد، و رادیکالیسم یعنی جریانی که سبب گسستگی کامل از گذشته می‌گردد. و لذا در آمریکا بحث اصلاح، وجود ندارد ولیکن در اروپا رادیکالیسم رفورم می‌آورد، بنابراین رادیکالیسم در تعبیر آمریکایی آن، یعنی پشت کردن به گذشته و بریدن از آن بدین ترتیب جرم‌شناسی رادیکال در مقابل جرم‌شناسی لیبرال یا همان علت‌شناسی جنایی قرار می‌گیرد.

برخی به این جرم‌شناسی عنوان جرم‌شناسی خصوصی داده، گفته‌اند همانگونه که گاهی اوقات خارج از هنجارها و قواعد موجود دست به دادگری و اعمال عدالت می‌زنیم و به عدالت خصوصی دست می‌یازیم^۱، جرم‌شناسی رادیکال نیز محور مطالعات خود را خارج از حقوق جزای حاکم بنا می‌کند و در مقابل جرم‌شناسی عمومی و رسمی که کادر مطالعات آن قانون جزای رسمی است قرار می‌گیرد. فلذا می‌توان آن را جرم‌شناسی خصوصی نامید.

بنابراین جرم‌شناسی رسمی حاصل کار جرم‌شناسانی است، که در درون سیستم رسمی و لیبرال با قبول تعریف قانونی جرم و نظام کیفری موجود، به مطالعه جرم می‌پردازند. ولی جرم‌شناسی رادیکال، مبتنی بر انتقاد کامل بر کل دستگاه عدالت کیفری و بعبارت بهتر عدالت جنایی می‌باشد.

قرار دارند که خواهان تحولات آرام‌تر هستند و پس از آنها محافظه‌کاران قرار دارند که با هر تحول اساسی مخالفند و پس از آنها راستهای افراطی یا ارتجاعی قرار دارند که خواهان بازگشت به گذشته‌اند.

۱. موارد دآوری و سازش از این جمله‌اند

جرم‌شناسی ۲۱۳

دانشکده حقوق برکلی (آمریکا) پیشگام این جنبش انقلابی بود. در انگلیس نیز جامعه‌شناسانی به نامهای دالتون، یانک و تیلور در سال ۱۹۷۲ کتابی به نام «جرم‌شناسی جدید» به رشته تحریر درآوردند، که رهیافتی نوین در جرم‌شناسی انحراف تلقی می‌شد. اما در آمریکا نیز به سال ۱۹۴۸ کتابی تحت عنوان «جامعه‌شناسی و تیپ قالبی و کلیشه‌ای مجرم» به وسیله «چیمن» نوشته شد، این دو کتاب تا حد زیادی منشور سیستماتیک این دیدگاه در جرم‌شناسی تلقی می‌شوند. این جرم‌شناسی ایراداتی را بر دیدگاههای مبتنی بر علت‌شناسی جنایی وارد می‌کند که عبارتند از:

۱- تحقیقات و مطالعاتی که تاکنون در قلمرو جرم‌شناسی صورت گرفته است، عمدتاً بر روی آن دسته از رفتارهایی بوده، که صراحتاً در قانون، جرم اعلام شده است. مفهوم مخالف آن، این است که جرم‌شناسی کلاسیک (لیبرال) آن دسته از رفتارهایی را که در قانون جرم تلقی نگشته مورد مطالعه قرار نداده است. و لذا به نام اصل قانونی بودن جرم و مجازات، از مطالعه سایر پدیده‌های ضد انسانی خودداری نموده است.^۱

بدین ترتیب جرم‌شناسان کلاسیک و لیبرال با مطالعه آنچه در قانون جرم تلقی شده است در نهایت «هیأت حاکمه» را تحکیم نموده‌اند. از این روی جرم‌شناسی لیبرال با دیدگاهی خرد^۲ به مطالعه جرم پرداخته، پدیده‌هایی مانند تبعیض نژادی، تبعیض جنسی، استعمار و استثمار را که پدیده‌هایی ضد بشری هستند، مورد مطالعه قرار نداده است.

۲- مطالعات جرم‌شناسی لیبرال ناقص است، چرا که صرفاً به مطالعه جرایم «پقه‌آبی‌ها» کارگران زحمتکش پرداخته، پدیده‌هایی چون فرار از پرداخت مالیات، احتکار، تقلبات ارتكابی نسبت به مصرف‌کنندگان، فساد، اختلاس و خشونت‌های

۱- Specism

۲- Micro study

۲۱۴ مباحثی در علوم جنایی

پلیس مورد توجه این جرم‌شناسان قرار نگرفته است و به عبارت دیگر معترض سرمایه‌داران بانفوذ و مجرم نشده‌اند.

۳- روشی که جرم‌شناسی لیبرال در سیاست جنایی خود پیشنهاد می‌کند، مبتنی بر اصلاح و درمان است. تا آنجا که اغلب کشورها مجازات‌ها را بگونه‌ای تنظیم کرده‌اند، که زمینه بازپروری و بازپذیر شدن محکومین فراهم گردد. و طبیعتاً بازپذیر شدن مجرم، متضمن قدری اصلاحات روبنایی در ساختار عدالت کیفری بود. جرم‌شناسی لیبرال پرچمدار سیاست جنایی اصلاح و درمان شد تا دستگاه عدالت کیفری بتواند با رفع اشکالات شکلی و ظاهری - نه بنیادی و اساسی - به حاکمیت خود ادامه دهد. از سویی دیگر، آنها معتقد به اصلاح مجرم، برای سازگاری با یک جامعه ایده‌آل می‌باشند، در حالی که اصلاح و درمان، در سیاست جنایی لیبرال، برای سازگاری با جامعه موجود است، و چون اصلاحات، روبنایی است، ما شاهد تراکم پرونده‌ها و جمعیت کیفری هستیم، و از طرفی با تضعیف سیستم دفاعی متهم روبرو می‌باشیم، تمامی این عوامل ما را با سیستمی بحرانی روبرو کرده است.

۴- جرم‌شناسی لیبرال دارای نگرشی خرد است و یک دیدگاه التقاطی و نسبی، با نگرشی خرد می‌باشد. و لذا بیشتر مطالعات آن جنبه بالینی و موردی دارد و جامعه را در سطح کلان مورد توجه قرار نمی‌دهد.

این جرم‌شناسی بدون توجه به مسایل اقتصادی مربوط به ماهیت جامعه و نوع حاکمیت آن صرفاً به مطالعه موردی مجرمین پرداخته، به دستگاه عدالت کیفری به عنوان مسئول در شکل‌گیری فرآیند مجرمانه، چندان اهمیتی نمی‌دهد.

۵- از آنجا که جرم‌شناسان لیبرال پیوند تنگاتنگی با نهادهای سیاسی و اجتماعی جامعه خود دارند، به نحوی که نیازهای مادی خود را در رابطه با تحقیقات، از زندانیان، مصاحبه با قضات و ... از آن نهادها تأمین می‌نمایند، گرفتار نوعی مصلحت‌گرایی شده، مطالعات خود را در جهت علایق و خواسته‌های دستگاه عدالت

جرم‌شناسی ۲۱۵

کیفری شکل می‌بخشند. و حال آنکه به عقیده جرم‌شناسان رادیکال، این مطالعات باید سبب قطع مشکلات چنین نهادهایی گردند.

ج - پیشنهادهای جرم‌شناسی رادیکال

اولین پیشنهاد این دیدگاه، ایجاد تغییرات کامل در سیستم و نظام موجود است. یعنی حفظ قالب‌ها و خالی کردن محتوای آن، به نحوی که با حفظ حقوق جزا، آن را با نگرشی مبتنی بر برقراری و تنظیم یک جامعه برابر و عادلانه، همراه نماییم.

جامعه‌ای که علاوه بر مطالعه جرایم سنتی، جرایم دیگری را نیز پیش‌بینی نماید. دانستیم که جرم‌شناسی بنیادگرا، بر تعریف کلاسیک جرم ایراد گرفته، آن را حامی امتیازات قدرت حاکم تلقی می‌نماید.

از این روی، خود تعریفی جهت جایگزینی ارائه می‌دهد، از این دیدگاه جرم عبارت از:

«فعل یا ترک فعلی است که موجبات نقض حقوق انسانی را که از نظر سیاسی تعریف شده، فراهم می‌آورد».

با این تعریف باید به پدیده‌هایی که تاکنون، در قلمرو صلاحیت حقوق نمی‌گنجیده، و صرفاً موضوع مبارزات عده‌ای مصلح بوده است جنبه کیفری بدهیم و بدین ترتیب قلمرو اعمال مکانیسم جرم‌انگاری را از حیطه ارزشهای سنتی یا رسمی که حقوق را در بر گرفته توسعه داده، به فعالیتهایی که در حقوق جزای کلاسیک ناشناخته، اما ضد انسانی‌اند تسری دهیم. اعمالی که از این دیدگاه، مشمول مکانیسم جرم‌انگاری قرار می‌گیرند، عبارتند از: امپریالیسم، تبعیض نژادی و استثمار که به سلب حقوق، آزادی و محرومیت منجر می‌گردد.

از طرف دیگر حقوق جزا باید حمایت صرف از بشر (بشرگرایی) را کنار گذاشته، علاوه بر حمایت از بشر آنچه را نقض یا تجاوز نسبت به محیط زیست، جامعه بشری و طبیعت نامیده می‌شود در قلمرو خود قرار دهد. امروزه، قانونگذارها، تحت تأثیر

۲۱۶ مباحثی در علوم جنایی

این دیدگاه، جرایمی چون جرایم علیه محیط زیست و آثار باستانی را در حقوق جزا وارد نموده‌اند.

بدیهی است که پیش‌بینی این نوع جرائم، به ویژه، جرایمی که بار نسبتاً سیاسی دارند، با استقبال حاکمیت‌های سیاسی روبرو نمی‌شود. دانستیم جرم‌شناسی رادیکال طرفدار دگرگونی کل جامعه و نهادهایی است که زمینه استثمار آن را فراهم می‌کنند، در این راستا باید به حمایت این جرم‌شناسان از شورشهایی که توسط زندانیان صورت می‌گیرد، نیز، اشاره نمود. چه جرم‌شناسی رادیکال زندان را در جوامع سرمایه‌داری محل دفن شرمساری دنیای غرب دانسته، معتقد است، زندانیان این جوامع به لحاظ مقاومت علیه جامعه موجود در زندان بسر برده، هیچیک مجرم واقعی نیستند بلکه طرفدار جامعه عمل پوشیدن به یک جامعه آرمانی و عادلانه‌اند.

د- انتقادات وارد بر جرم‌شناسی رادیکال

۱) اولین ایرادی که به جرم‌شناسی رادیکال گرفته می‌شود، اینک، این جرم‌شناسی دیدگاهی علمی (متکی بر مشاهده و تجربه) - به معنایی که گفتیم - نیست، بلکه دیدگاهی فلسفی - سیاسی است که مطالعات علمی را لوٹ می‌کند چرا که در مطالعات علمی عینیت بر اساس کار انسان حاکم است، نه ذهنیت. محقق در یک مطالعه علمی باید آنچه را که مطالعات و مشاهدات نشان می‌دهد بیان نماید، نه آنچه را که دوست دارد و در ذهنش پرورده، در رویاها و آرمانهای خود، واقعیت تلقی می‌کند.

۲) برخلاف دیدگاه برجسب زنی که عمدتاً در سیستم‌های کیفری که پلیس و قوای قهریه از اختیار زیاد برخوردار می‌باشند، قابل استفاده است، دیدگاه جرم‌شناسی رادیکال خاص یک کشور نبوده، بستر جغرافیایی جرم‌شناسی رادیکال وسیع و در هر حال قابل استفاده است.

جرم‌شناسی ۲۱۷

۳) درست است که موضوع مطالعه جرم‌شناسی «پدیده مجرمانه» است و نه سیستم سیاسی حاکم، و تلاش محققین در جرم‌شناسی در خدمت پی بردن به علل جرم است، و در یک جرم‌شناسی کلان نیز، نظام سیاسی در قالب مطالعات علت شناختی مورد توجه قرار می‌گیرد، ولی زیر سؤال بردن جامعه در مطالعات جرم‌شناسی، آن را تبدیل به یک دیدگاه سیاسی انتقادی خواهد کرد.

۴) در هر حال هر جامعه‌ای، (حتی جامعه‌ای که جرم‌شناسان رادیکال ترسیم می‌کنند) دارای یک نظام ارزشی خواهد بود و ناچار است دست به گزینش زده، پاره‌ای از اعمال را جرم، و پاره‌ای دیگر را هنجار بداند. درست مثل جامعه سرمایه‌داری که برای ادامه حیات خود، ناچار به ارزش‌گذاری و نیز ایجاد ضمانت اجرا برای آن ارزشها است. چه، زیر سؤال بردن کل یک سیستم بدون پیشنهاد یک سیستم جایگزین به منزله - ایجاد هرج و مرج و آنارشویست - خواهد بود.

۵) اینکه گفته شده مطالعات دیدگاه جرم‌شناسی لیبرال عمدتاً حول محور جرایم جاری و لزوماً تابعی از دیدگاه حاکم است، صحیح نمی‌باشد عدم تنوع در مطالعات آنان عمدتاً ناشی از محدودیتهای موجود است نه رفتار و طرز تلقی خاص جرم‌شناسی، علی‌ای‌حال، افراد زیادی از جمله «ساترلند» در همین دیدگاه مفهوم جرم‌شناسی یقه سفیدی را که به مطالعه جرایم سرمایه‌داران و افراد بانفوذ می‌پردازد، مطرح نموده‌اند.

البته نکات مثبتی در نظریات جرم‌شناسی رادیکال وجود دارد. یکی از آنها دیدگاه کلان این جرم‌شناسی به حدی است که نظام سیاسی جامعه و حاکمیت آن را زیر سؤال می‌برد. دومین نکته، وسعت بخشیدن به سیاهه جرایم، پیش‌بینی جرایمی چون نقض حقوق انسانی، قاچاق انسان و جرایم علیه محیط زیست می‌باشد، جرائمی که تا چندی پیش موضوع تعهدات بین‌المللی را تشکیل می‌دادند و امروزه در کشورهای

۲۱۸ مباحثی در علوم جنایی

چون کانادا و فرانسه جای خود را - در کنار جرائم سنتی - در نظام کیفری داخلی باز کرده‌اند.

بدین ترتیب رویکرد جدید این جرم‌شناسی، عبارت از، توسعه حقوق جزا - و دستیابی به دیدگاههای کلی در جرم‌شناسی بوده است.

«آقای ریموند گسن»^۱ با این دیدگاه مخالف بوده و معتقد است، که این دیدگاه هیچ پیشرفتی در علم جرم‌شناسی و نیز حقوق جزا ایجاد نمی‌کند چرا که، دیدگاهی مبارزه‌گر است نه علمی و پژوهشگر. مضافاً اینکه رهیافتهای این جرم‌شناسی، خود پشتوانه‌ای برای اعمال تروریستی و ضد حکومتی محسوب می‌شود.

در خاتمه باید گفت، جرم‌شناسی رادیکال، رویکردی حقوقی - سیاسی و اقتصادی نسبت به جرم، تلقی می‌شود. فلذا ما با جامعه‌شناسی سیاسی جرم روبرو هستیم، که خود تبلور مطالعات جرم‌شناسی سیاسی و جرم‌شناسی جامعه‌شناختی است. از آنجا که این دیدگاه اعمال مجرمانه را فریاد یک شهروند علیه نظام حاکم، تلقی می‌کند، میان علوم سیاسی و مسایل جرم‌شناسی پل ارتباطی پدید می‌آورد، از این روی، به واسطه این دیدگاه، از جامعه‌شناسی کیفری، وارد قلمرو جامعه‌شناسی سیاسی می‌شویم.

۴. جرم‌شناسی سازمانی^۲ یا تشکیلاتی

جرم‌شناسی سازمانی که آن را، جرم‌شناسی تشکیلاتی، کنترل‌شناسی یا جرم‌شناسی تکنولوژیک نیز می‌نامند، قلمرو مطالعاتی بسیار وسیعی دارد. این دیدگاه مطالعات خود را از نهاد قانونگذاری آغاز می‌کند و تا نهادهایی که مسئول اجرای مجازات‌اند یعنی پلیس، دادسرا، دادگاهها، زندانها و موسسات مراقبتی، ماموران تعلیق و آزادی

۱. R. Gassin

۲ -Organizational Criminology

جرم‌شناسی ۲۱۹

مشروط و حتی مسئولین سرویس‌های مراقبت بعد از خروج، به پیش می‌برد و بدین ترتیب کل نهادهای کیفری را در قلمرو مطالعاتی خود بررسی می‌نماید.

تفاوتی که با دیدگاه تعامل‌گرایی دارد آن است که جرم‌شناسی تعامل‌گرا به تشکیلات دستگاه عدالت کیفری به عنوان نهادها و فرآیندهایی برچسب زن و مؤثر در ارتکاب جرم، می‌نگرد. و در واقع نقش منفی آنها را مورد مطالعه قرار می‌دهد. ولی جرم‌شناسی سازمانی کلیه نهادهای کیفری را از نظر منش مبارزاتی علیه جرم و نیز کارآیی، تأثیر و نتایج مثبتی که از آن انتظار می‌رود، (کنترل جرم) مورد توجه قرار می‌دهد.

به عبارت دیگر، در دیدگاه جرم‌شناسی سازمانی، تحقیقات و پژوهش‌ها، جنبه سازمانی و نهادی دارند، نه بالینی و موردی. این دیدگاه، برای تحقیق پیرامون کارآیی و تأثیر هر واحد، در مبارزه علیه جرم، به مطالعات سنجشی یا ارزیابی کننده می‌پردازد. و در راستای پاسخگویی به این پرسش، که آیا واقعاً مجازات در مهار جرم مؤثر بوده و نهادهای کیفری به نحو هماهنگی عمل کرده‌اند، یا حرکات آنها ضد و نقیض بوده، موجب خنثی شدن فعالیتها گردیده است گام بر می‌دارد.^۱

فرض اولیه این دیدگاه عبارت بود از بیلان‌گیری، از نهادها و دستگاههای کیفری در خصوص شکست در مبارزه علیه تکرار جرم و درک این حقیقت که آیا انواع مجازاتها که شاخص حقوق جزا و در واقع بازوی مسلح و قهرآمیز آنها تشکیل می‌دهند، عملاً بدانگونه که منظور مقنن بوده است موجب ارباب فردی و جمعی گردیده‌اند؟ تصور افکار عمومی و مجرمین بالقوه و شهروندان از این قوانین و نهادها و همزمان تصور و توقع قضات و پلیس و زندانبانان از اجرای مجازات و پیش‌بینی آن

۱. این گرایش، یعنی بررسی و تحقیقات در مورد کارآیی دستگاه عدالت کیفری ابتدا از سوی شورای

اروپا با هدف سنجش آن دسته از نهادها و تأسیسات قضایی و کیفری که به نوعی در اداره جرم

نقش مؤثر داشتند، مطرح گردید.

۲۲۰ مباحثی در علوم جنایی

چگونه است؟ آیا تصویری که مجرمین بالقوه از مجازات دارند همان تصور، از کارآیی است که قانونگذار و پلیس دارند؟ یا هر یک در جهت مخالف یکدیگر قرار گرفته‌اند؟

بدین ترتیب طیف اول، عمدتاً پیرامون مجازات و انواع آن می‌باشد. لازم به ذکر است که بحث عدالت کیفری، قبل از شورای اروپا، عمدتاً توجه آمریکایی‌ها و بعد کاناداییها را بخود جلب کرده بود. بهمین منظور، یکی از رسالت‌های مرکز بین‌المللی جرم‌شناسی تطبیقی، در مرکز مطالعاتی «کبک» انجام مطالعات تکنولوژیک در دادگاهها و زندانها بوده است. بعنوان نمونه چنانچه صد نفر مجرم محکوم به حبس، موضوع احکام کیفری دیگری غیر از حبس قرار می‌گرفتند، چه واکنشی از خود نشان می‌دادند؟ در اینجا بحث بر سر کارآیی مجازات است و اینکه بودجه‌ای که صرف اجرای مجازاتها می‌کنند تا چه حد با بازدهی آن منطبق است؟

از آنجا که با پیشرفت علوم انسانی در قرن نوزدهم، مجازاتهای بدنی، جای خود را به کیفرهای سالب آزادی دادند، طبیعتاً به لحاظ امیدی که قانونگذاران به کارآیی زندانها و تأثیر آن در حفظ نظم عمومی داشتند، اولین مطالعات ارزیابی کننده پیرامون مجازات زندان صورت گرفت.

قسمت اعظم مطالعات جرم‌شناسی سازمانی پیرامون دستگاه عدالت کیفری است؛ عدالت کیفری (جنایی) ترجمه اصطلاح «Criminal Justice» و صرفاً شامل دادگاهها نبوده، آنچه را که در نهایت پدیده بزهکاری را چه از نظر سرکوبگری و چه از نظر اصلاح، درمان و پیشگیری، مدیریت می‌کند، عدالت کیفری می‌نامند.

بنابراین تشکیلات دستگاه عدالت کیفری یعنی: اداره و مدیریت آن دسته از دستگاههای تخصصی که مسئول امر مجازات نسبت به اعمالی هستند، که لطمه و صدمه به ارزشهای اساسی جامعه محسوب می‌شوند. بدین ترتیب وقتی دستگاه عدالت کیفری را مجموعه ادارات و تشکیلات تخصصی که همگی مسئول امر

جرم‌شناسی ۲۲۱

مجازاتند تلقی می‌کنیم، طیف وسیعی را به این دستگاهها، اختصاص می‌دهیم. اولین نهادی که دستگاه عدالت کیفری را برای ما ترسیم می‌کند دستگاه قانونگذاری است، که جرم را از انحراف تفکیک و به جرم‌انگاری دست می‌زند.

دومین نهاد، دستگاههای تخصصی هستند، که مجازات را به اجرا می‌گذارند. امروزه اجرای مجازات با اتمام دوره مجازات ختم نمی‌شود و در واقع دستاوردهای کیفری اجرای مجازات شامل مرحله پس از خروج از زندان نیز می‌گردد. تا کوششهایی را که در کلیه مراحل این طیف، صورت گرفته است به ثمر رساند.

بدیهی است که میزان پیچیدگی این سازمان تخصصی یا «عدالت کیفری» رابطه مستقیم با درجه پیشرفت یک جامعه دارد و هر قدر جوامع از نظر تخصصی متحول‌تر باشند، دستگاه عدالت کیفری پویاتری داشته، مکانیسم جرم‌انگاری، محاکمه و مجازات فعال‌تری دارند. و هر چه جامعه سنتی، نامتحوّل و اخلاقی باشد دستگاه عدالت کیفری از پیچیدگی کمتری برخوردار است.

همچنین هر قدر ارزشهای اساسی جامعه، متنوع‌تر باشند، نیاز بیشتری به دستگاه عدالت کیفری متحوّل دارند و سرویس‌هایی که در آن کار می‌کنند، باید پویایی زیادی داشته باشند. از این رو جرم‌شناسی و علت‌شناسی سنتی که عمدتاً بر پایه داده‌های آماری نباشد، نمی‌تواند پاسخگوی نیاز باشد.

جرم‌شناسی سنتی و کلاسیک از طریق مطالعه محصولات نظام کیفری یعنی محکومین زندانها به مطالعه جرم می‌پرداخت. این محصولات عبارت بودند از دستگیرشدگان، متهمین و کسانی که مباشرین جرم تلقی گردیده‌اند. جرم‌شناسان کلاسیک از طریق بررسی و ارزیابی اعداد و ارقام قضایی و پلیسی، این محصولات را مطالعه و به محض مشاهده تکرار پاره‌ای از عوامل، در جرمی خاص، آن عامل را علت اصلی بروز آن جرم معرفی می‌کردند. در حالی که چه بسا این تکرار، امری

۲۲۲ مباحثی در علوم جنایی

کاملاً تصادفی و نتایج حاصل از آن نیز نتایجی ظاهری بوده، باشد. با این وصف دو واقعه مهم مطالعات جرم‌شناسی کلاسیک را تحت تأثیر قرار داد:

۱. پی بردن به وجود رقم سیاه جرایم و اینکه در مقابل افرادی که مشمول تقبیح رسمی یعنی محاکمه و مجازات قرار می‌گیرند. عده‌ای نیز وجود دارند، که مشمول تقبیح رسمی واقع نشده‌اند.

۲. پی بردن به وجود رقم خاکستری جرایم یعنی تعداد جرایمی که کشف شده، ولیکن مباشرین آنها شناخته نشده است.

این دو واقعه سبب ایجاد روشی تکمیلی - تحقیقی برای دستیابی به رقم سیاه و خاکستری جرایم گردید:

۱. «L'enquête d'auto Confession»^۱ یا تحقیقات مبتنی بر اعترافات بزهکاران

۲. «L'enquête de Victimisation»^۲ یا تحقیقات مبتنی بر اظهارات بزه دیدگان

و قربانیان مستقیم جرم

در روش اول، محقق برای پی بردن به رقم سیاه، دست به نمونه برداری می‌زند. مثلاً از یک جمعیت (مدرسه) چند نفر را جمع می‌کند و با توزیع پرسشنامه بین آنان و توجیه آن افراد، مبنی بر اینکه موضوع تحقیق چیست، از آنها می‌پرسد که مثلاً در پنج سال گذشته مرتکب جرم مشخصی شده‌اند یا خیر؟ پاسخ‌های این نمونه‌ها و بسیاری موارد حاکی از ارتکاب جرم مشخصی (مثلاً سرقت) است بدون آنکه بر کسی مکشوف گردد.

علی‌الاصول رقم سیاه، تحقیقات نشان می‌دهد که رقم سیاه جرم سرقت در نزد اطفال بسیار بالاست چرا که آنها از قبح سرقت مطلع نمی‌باشند.

در روش دوم، محقق نمونه‌ای از شهروندان را جمع و با توزیع پرسشنامه و توجیه آنان سعی بر پاسخگویی به این سئوالات را دارد:

1- Self report studies

2- Criminal Victimization Survey

۱. چرا مجنی علیه بعضی از جرایم، شناخته نمی‌شود؟

۲. چرا بعضی از بزه دیدگی‌ها منعکس نمی‌گردند؟

۳. بزه دیدگیهای منعکس نشده کدامها هستند؟

۴. آیا منعکس شدن این بزه دیدگیها نتیجه عدم کارآیی پلیس است یا اینکه خود

مجنی علیه از انعکاس بزه وارده بر خود اکراه می‌ورزد؟

محقق با بهره‌گیری از این دو روش، در می‌یابد که رقم سیاه بالای برخی از جرایم، ناشی از عواملی مستقل از اراده مجرم است از جمله کارآیی یا عدم کارآیی دادر، پلیس و مردم و نیز عدم انطباق تصور افراد جامعه از قبح اجتماعی با ذهنیت قانونگذار، که در نتیجه آن افکار عمومی در انعکاس جرم با مقامات همکاری نمی‌کند.

متعاقب این ارزیابیها این بحث مطرح شد، که پلیس و بویژه دادر بر اساس چه معیارهایی عمل کرده، برای عده‌ای پرونده درست می‌کنند و عده‌ای را وا می‌گذارند؟

به بیان دیگر پلیس تا چه اندازه به عنوان عاملی مهم در پرحجم یا

کم‌حجم‌ترکردن بزهکاری نقش دارد؟

در نتیجه این تحولات، معیارهای جدیدی غیر از بزهکار و مجنی علیه در جرم‌شناسی، مطرح شد و لذا جرم‌شناسی سنتی که عمدتاً شامل مطالعه جرایم اشخاص «یقه آبی» بود تبدیل به جرم‌شناسی شد که به مطالعه کلیه جرایم ارتكابی می‌پرداخت، مطالعاتی که رقم سیاه و خاکستری جرایم را نیز در بر می‌گرفت.

بدین سان، مساله بزهکاری یقه سفیدی^۱ یا طلایی، یا جرایم افراد متنفذ، وارد مقوله جرم‌شناسی گردید. و اینجاست که نقش بازیگران دستگاه عدالت کیفری به عنوان قاضی، پلیس، کارمند دفتری، مطلع، شاهد، متهم و زندانبان مطرح می‌شود.

دستگاه عدالت کیفری با بزهکاران یقه سفید چگونه برخورد می‌کند و آیا طرز تلقی متفاوتی نسبت به، بزهکاران یقه آبی دارد؟ و میزان کارآیی آنان چه نقشی در بالا بردن آمار کیفری هر گروه از این مجرمین دارد؟

پاسخ این سئوالات را باید در میزان حکمت، تدبیر و سیاست محاکم، در مقابله با جرایم جستجو کرد. بدین ترتیب بحث روان‌شناسی قضایی مطرح می‌شود و اینکه تا چه اندازه ذهنیت پلیس و دستگاه عدالت کیفری می‌تواند در بالا بردن آمار کیفری مؤثر باشد؟

مسأله مهم دیگر، نقش عدم هماهنگی بازیگران دستگاه عدالت کیفری در آمار جرایم و مقابله با آنهاست. مطالعات ارزیابی کننده، که در آلمان صورت گرفته، این نکته را روشن می‌کند، که نیمی از پرونده‌هایی که از نظر پلیس خاتمه یافته تلقی و مجرمیت فرد در آن به اثبات رسیده است، در دادرها و دادگاهها با واقعیت روبرو نمی‌شود. عبارت دیگر غالباً میان ارزیابی پلیس و ارزیابی قضایی انطباقی وجود ندارد و بسیاری از پرونده‌هایی که به دادر فرستاده می‌شود، یا جرم تلقی نمی‌گردد یا به جهت (فقد دلایل کافی، فقدان شهود و ... بایگانی می‌شود.

بعد از سیاست جنایی پلیس یعنی سلايق و ذهنیت‌های این ارگان بعنوان یکی از بازیگران دستگاه عدالت کیفری، به سیاست جنایی قضات - بازیگران اصلی - در دادر (تحقیقات اولیه) و در دادگاه می‌پردازیم.

الف) نقش دادر

قضات در دادر به عنوان بازیگرانی که عهده‌دار امر تعقیب و بدنبال آن اجرای مجازاتند، ایفای نقش می‌کنند. در سیستم‌هایی که دادر دارند، چرخهای عدالت کیفری معمولاً تحت نفوذ دو اصل به حرکت در می‌آید.

۱. اصل قانونی بودن تعقیب کیفری (Légalité de Poursuite)

۲. اصل مفید بودن تعقیب کیفری

اصل قانونی بودن تعقیب اقتضا می‌کند که، دادستان به محض جمع بودن ارکان تشکیل دهنده جرم، تعقیب کیفری را آغاز نماید. البته در چنین سیستم‌هایی قاضی دادر، نقشی در آمار جرایم ندارد، چرا که وی در هر صورت، مکلف به تعقیب

پرونده کیفری است و به همین جهت، نمی‌تواند، مصلحت‌های تخصصی و ذهنیت‌های فردی خود را، در تعقیب جرم اعمال نماید. در سیستم‌هایی که مشمول اصل مفید و مناسب بودن تعقیب قرار دارند، تا اندازه زیادی با حاکمیت این مصلحت بر دادسرا مواجهیم و دادستان می‌تواند با عنایت به اختیارات خود، مصالح حوزه قضایی، مصالح متهم، دستگاه قضایی، زندان و دیگر مقتضیات به پاره‌ای از پرونده‌ها اجازه ادامه مسیر ندهد. مثلاً تصمیم می‌گیرد که صرفاً به تعقیب جرایم مهم بپردازد. این سیستم به او اجازه می‌دهد که با به حرکت در آوردن چرخ تعقیب کیفری برای جرایم مهمتر، در واقع فایده و سودمندی تعقیب جرایم و مجازات را سنجیده، تعقیب کیفری را فردی کند.

مزیت دیگر، امکان عدم تعقیب مجرمین بی‌سابقه، مقابله با تراکم پرونده‌ها در دستگاه قضایی و مقابله با تبعات سوء ادامه مسیر تعقیب کیفری، می‌باشد. با این استدلال که همان تماس اولیه با دادسرا برای عده‌ای از متهمین می‌تواند آنان را متنبه کند و فی‌الواقع دادستان احراز می‌کند که تا همین اندازه رفت و آمد به دادسرا برای تنبیه او کافی بوده است و لذا نیازی به ادامه مسیر تعقیب کیفری نمی‌باشد. این انحراف از مسیر قضایی و اجتناب از ارجاع پرونده‌ها به دستگاه قضایی، به هدف جلوگیری از تراکم پرونده‌ها و مداخله کمتر دستگاه عدالت کیفری اصطلاحاً «قضا زدایی» نام دارد.

ملاحظه می‌گردد که دادسرا برحسب اینکه تابع اصل قانونی بودن یا اصل مفید بودن تعقیب کیفری باشد، در تولید جرم و محتوای آمار جنایی تأثیر بسزایی دارد.

(ب) نقش قضات:

قاضی در محکمه سکان‌دار امر قضاست، وی در نهایت به ارزیابی ذهنیات دادسرا و متعاقباً بررسی جرم می‌پردازد. مطالعاتی که در خصوص تشکیلات محاکم و

جرم‌شناسی قضایی صورت گرفته نشان می‌دهد که اصولاً قضات محاکم رسالت خود را در دستگاه قضا، عبارت از تعیین نوع جرم و میزان مجازات می‌دانند؛ و از نظر آنان کار قضات کیفری یعنی تعیین و اعمال کیفر، و به‌همین جهت تعلیق مجازات در محاکم کمتر از آزادی مشروط اعمال می‌شود، به این علت که در تعلیق، مجرم از دیدرس قاضی خارج می‌شود و حال آنکه در آزادی مشروط مدت بیشتری، در دیدرس قاضی قرار می‌گیرد.

بنابراین مطالعات نشان می‌دهد که اولاً صدور حکم محکومیت و محتوای آن، خود برآیندی از شخصیت قاضی است و ثانیاً قضات کیفری بیشتر کیفرگرا بوده، رسالت شغل خود را در تعیین کیفر، می‌بینند، تا تخفیف و اغماض، به همین جهت استفاده از نهادهای مبتنی بر تخفیف کیفری همچون تعلیق اجرای مجازات، قرار خدمات عام‌المنفعه «عمومی» و در محاکم چندان مشهود نمی‌باشد.

(ج) متهم و مجرم

ارباب رجوع‌های دستگاه عدالت کیفری - سومین دسته از بازیگران تئاتر کیفری می‌باشند. آیا این ارباب رجوع‌ها به زبان قضایی آشنا و در درک پیام مقنن موفق‌اند؟ به عبارت دیگر آیا آنها می‌توانند زبان رمزی و کد دار دستگاه قضایی را دریابند؟

در اینجا نیز تصور تبعات سوء جرایمی که ارباب رجوع‌های آنها با زبان دستگاه قضایی آشنا نیستند ساده است و این به آشنایی یک جمعیت به حقوق خود باز می‌گردد و در این مرحله میزان کارآیی و تأثیر اصل «جهل به قانون رافع مسئولیت نیست» چهره‌نمایی می‌کند.

(د) چهارمین گروه از بازیگران دستگاه عدالت کیفری، شهود، مطلعین،

مجنی علیهم و مردم می‌باشند.

امروزه تحت تأثیر مطالعات بزه دیده شناختی نقش مجنی علیه در فرآیند کیفری بسیار مهم تلقی می‌شود، تا حدی که در پاره‌ای از نظام‌های کیفری که قبلاً دوربین عدالت

جرم‌شناسی ۲۲۷

کیفری عمدتاً روی مجرم و اصلاح او و مبارزه با تکرار جرم متمرکز بود، امروزه بر روی مجنی علیه و اینکه تا چه حد از محاکمه کیفری بهره می‌برد، متمرکز می‌باشد^۱ و بررسی نقش وی در تکوین جرم اهمیت به سزایی یافته است. همچنین در این زمینه باید به نقش وسیع مردم در اینکه تا چه اندازه عدالت کیفری مبتنی بر توافق، مورد استقبال و وفاق آنهاست و تا چه اندازه تصور مردم از عدالت کیفری مثبت و منطبق با خواست قانونگذار است؟ اشاره کرد.

در این تعبیر، مردم، پشتیبان عدالت کیفری محسوب می‌شوند و در بالا بردن یا کم کردن آمار جرایم مؤثرند.

امروزه، مبارزه کیفری بر ضد جرم، نیازمند همکاری میان هیأت اجتماع (حاکمیت و مردم) می‌باشد. و سیاست جنایی‌ای موفق است که همکاری هر دو مولفه تشکیل دهنده جامعه را به همراه داشته باشد.

نتیجه بحث

به عنوان نتیجه‌گیری باید بگوییم که جرم‌شناسی سازمانی در واقع ادامه مطالعات دو دیدگاه جرم‌شناختی قبلی یعنی تعامل‌گرایی و رادیکالیسم، بر روند عدالت کیفری است. روش این جرم‌شناسی بررسی و تحقیقات ارزیابی کننده بوده، و از طریق ارزیابی عملکرد و بیلان بازیگران و نهادهای تخصصی عدالت کیفری، درصدد بررسی نرخ افزایش یا کاهش آمار جنایی و میزان هماهنگی بازیگران دستگاه عدالت کیفری می‌باشد. و اینکه چرخهای عدالت کیفری تا چه حد همزمان و هماهنگ می‌چرخد؟ عدم هماهنگی در گردش چرخهای عدالت کیفری برابر است با بحران در عدالت کیفری و غرق آن در زیر پرونده‌ها و جرایمی که ریشه کیفری دارند.

۲۲۸ مباحثی در علوم جنایی

بدین ترتیب این جرم‌شناسی عبارت است از مطالعه آنچه به مدیریت، اداره و کنترل جرم که در برگیرنده مفاهیم مجازات، پیشگیری، ترمیم و اصلاح مجرم است، مربوط می‌شود.

چنانچه در قالب تعریف کلاسیک جرم‌شناسی (مطالعه علمی علل بروز پدیده مجرمانه) به بررسی موضوع پردازیم، این کنترل‌شناسی مشمول این تعریف قرار نمی‌گیرد، باید رشته مطالعاتی دیگری (دیسپلین) را به عنوان خاستگاه آن مطرح نماییم. این خاستگاه می‌تواند «جامعه‌شناسی عدالت کیفری»^۱ و یا «جامعه‌شناسی کیفری»^۲ در معنای مطالعه چگونگی فعالیت و بازدهی نهادهای تخصصی عدالت کیفری، باشد.

ما در جامعه‌شناسی جنایی^۳ علل ساختاری اجتماعی جرم را مورد مطالعه قرار می‌دهیم و به مطالعه بزهکاری و علل ساختاری پیدایش آن در محیط جامعه و نیز به بررسی نقش عدالت کیفری می‌پردازیم. ولیکن در بحث جامعه‌شناسی کیفری نهادهای عدالت کیفری را از نظر کارآیی آنها به معنای کاهش آمار جرایم و کارائیشان به منزله افزایش آن بررسی می‌کنیم و از آنجا که مجازات، یکی از زیر مجموعه‌های جامعه‌شناسی کیفری است، ارزیابیها نیز، از مجازات (بویژه زندان) صورت گرفته است.

دانستیم که رسالت کیفر سالب آزادی، علاوه بر حفظ نظم جامعه در برابر تعدی بزهکار، عبارت از اصلاح و درمان مجرم بود (تحت تأثیر مکتب تحقیقی و متعاقب آن اندیشه‌های مکتب دفاع اجتماعی) و زندان محلی برای اصلاح فرهنگی - اجتماعی مجرمین با استفاده از الگوی پزشکی، تلقی می‌شد، لیکن ارزیابیهای اخیر نشان داد که

1- Sociology of Criminal Justice

2- Penal Sociology

3- Criminal Sociology

۱. سیاست جنایی بزه‌دیده شناختی یا بزه دیده مدار

جرم‌شناسی ۲۲۹

زندانیان به عنوان کیفر سالب آزادی، تنها رسالت سنتی خود (حفاظت جامعه) را بدوش می‌کشند.